

مبحث اول  
آداب نیکی و پیوند  
خویشاوندی



(کتاب ادب)

باب اول

نیکی و پیوند خویشاوندی

کتاب حاضر مجموعه احادیث انتخاب شده از سنت نبوی در بخش آداب نیکوکاری و پیوند خویشاوندی است که به منظور فهم و حفظ «مفردات، محتوا و مهم‌ترین نکاتی که از حدیث برداشت می‌گردد» جمع‌آوری شده است.

اهداف علمی که باید پس از تدریس این مبحث

متحقق گردد:

- 1- بهترین اعمالی را که در این حدیث بیان شده است ذکر نماید.
- 2- نظریات علما در خصوص مقصود کلمه افضل را توضیح دهد.
- 3- تعارض موجود بین این حدیث و احادیث دیگری که بهترین اعمال را طعام دادن بیان داشته است واضح نماید.
- 4- معانی کلمات حدیث شریف را توضیح

دهد .

5- حقایق و ارزشهای تربیتی‌ای را که حدیث شریف به آن اشاره دارد مشخص کند .

الله تعالی می‌فرماید: { وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا } [العنكبوت:8]  
(ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش نیکی کند) .

متن حدیث:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: الصَّلَاةُ عَلَى وَفْيِهَا. قَالَ ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ. قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوْ اسْتَزِدْتُهُ لَرَأَدَنِي»<sup>1</sup>

(از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسیدم: کدام کار را الله تعالی از همه بیشتر دوست دارد؟ فرمود: نماز را در وقتش. گفتم: بعد از آن؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر. گفتم: بعد از

---

1- صحیح البخاری.

آن؟ فرمود: جهاد در راه الله جلجلاله. [ابن مسعود] می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این حدیث را برایم گفتند. در حالی که اگر پرسشم را ادامه می‌دادم، باز هم پاسخ می‌داد.

کتاب ادب:

تعریف ادب: ادب عبارت است از پایبندی به مکارم اخلاق، یا به‌کارگیری گفتار و کردار پسندیده، یا توجه و عمل به خوبی‌ها. از جمله نیکی‌ها می‌توان از موارد آتی نام برد: احترام به کسانی که از ما بزرگتراند، شفقت به کسانی که از ما خوردتراند، نیکی به والدین و برقراری پیوند خویشاوندی.

تعریف بیهوشی: بیهوشی عبارت از هر عمل نیکی است که صاحبش را به بهشت برساند. صله و پیوند خویشاوندی درجه‌های متفاوت دارد که پایین‌ترین آن، اجتناب از قطع رابطه با خویشاوندان است.

امام قرطبی می‌فرماید: رحم نامی است

بر همه خویشاوندان بدون فرق بین  
محرم و نامحرم.

شرح حدیث:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (یکی از  
فقهای صحابه است که در غزوة بدر و  
دیگر غزوات حضور داشت) روایت است که  
گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
پرسیدم کدام کار را خداوند بیشتر  
دوست دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم  
فرمودند: نماز را در وقتش. ادای  
نماز در اول وقت آن فضیلت بیشتر  
دارد؛ به دلیل روایت ابوداود و  
ترمذی و حاکم از ام فروه رضی الله عنها  
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:  
«بهترین اعمال نماز در اول وقتش  
می باشد». عبدالله مسعود رضی الله عنه  
می گوید: گفتم ای رسول خدا بعد از  
آن؟ یعنی کدام عمل بعد از ادای نماز  
به اول وقتش دوست داشتنی تر است؟ رسول  
الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نیکی به

والدین» یعنی برخوردار شایسته با آنان و انجام کاری‌های که ایشان را مسرور می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

{وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا} [العنكبوت:8]

(ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش نیکی کند).

امام احمد و مسلم و ترمذی روایت نموده‌اند که حمزه بنت سفیان بن امیه، مادر سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه سوگند یاد نمود که تا سعد از دینش بر نگیرد با وی سخن نمی‌گوید. و برای سعد گفت: تو می‌پنداری که پروردگارت، تو را به نیکی به پدر و مادرت وصیت نموده و من مادرت هستم و ترا به این موضوع دستور می‌دهم. بعد از آن آیه {وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا} نازل گردید.

ادامه آیه از سوره عنکبوت:

{وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} [العنكبوت:8]

(و اگر آن دو [پدر و مادر] تلاش کردند که برای من شریکی قرار دهی که کم‌ترین اطلاعی

از آن نداری، از ایشان اطاعت مکن. بازگشت  
همه شما به سوی من است و از کارهایی که  
کرده‌اید آگاه‌تان می‌کنم).

در این آیه برای فرزندان نسبت به  
والدین وصیت و سفارش شده و امر شده  
که از آنان فرمانبرداری شود؛ اگر چه  
کافر باشند؛ مگر این که به شرک  
دستور دهند - چنانچه مادر سعد وی را  
دستور داد- که در این صورت واجب است  
از والدین نافرمانی صورت گیرد.

این آیه دستور مجملی را که در دیگر  
جاها، از جمله در حدیث مذکور در  
ارتباط به نیکی به والدین گفته شده،  
بیان و تفسیر می‌کند.

امام بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی  
از حضرت علی رضی‌الله‌عنه روایت نموده‌اند  
که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند:

«لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»<sup>1</sup>

(فرمانبرداری از هیچ کس در حالت نا  
فرمانی خداوند متعال جایز نیست؛ بلکه اطاعت

---

1- صحیح مسلم.



دیگران در امور روا جایز است).

امام احمد و حاکم از عمران و حکم بن عمر غفاری رضی الله عنهما روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>1</sup>

(فرمانبرداری از هیچ کس در حالت نافرمانی خالق جایز نیست).

احسان و نیکی به والدین شامل نیکی به دوستان شان نیز می‌گردد؛ چنان چه در صحیحین روایت شده است. شاعر عرب می‌گوید:

أكرم خليل أيبك حيث لقيته ولقد عقت أباك إن لم تفعل

(دوست پدرت را هر جا ملاقات کردی احترام کن. اگر چنین نکنی در واقع از پدرت نافرمانی کردی).

سفیان بن عیینه رحمه الله علیه در مورد فرموده خداوند:

{أَنْ أَشْكُرُ لِي وَلِوَالِدَيْكَ} [لقمان: 14]

(هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و

---

1- آلبانی ضمن تحقیق احادیث مشکات، حدیث مذکور را صحیح گفته است.

مادرت باش). .

می‌فرماید: «کسی که نمازهای پنج‌گانه را ادا کند در واقع خداوند را سپاسگزاری نموده و کسی که بعد از نمازها برای والدینش دعا کند، در حقیقت پدر و مادرش را سپاسگزاری کرده است».

عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه در ادامه حدیث می‌فرماید: از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسیدم بعد از نیکی به والدین، کدام عمل نزد خداوند دوست‌داشتنی‌تر است؟ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «جهاد در راه خداوند عزوجل».

از جمله جهاد در راه خدا، جهاد در راه استقلال و آزادی وطن و محل زندگی شخص می‌باشد - جایی که می‌تواند در آن به عبادت الله متعالی بپردازد - تا نسبت به خویشتن، فامیل، آبرو و مال خود احساس امنیت نماید.

مقدم کردن نیکی به والدین از جهاد،

به دلیل این است که جهاد موقوف به رضایت والدین می‌باشد؛ چون اجازه‌خواستن از والدین در قضیه جهاد از احسان و نیکی به آنان محسوب می‌گردد؛ چرا که از جهاد بدون اجازه والدین نهی شده است.

کسی که به والدینش نیکی می‌کند، در حقیقت بخشی از نیکی‌ای که آنان به وی نموده‌اند را جبران می‌نماید و احساس می‌کند که کار چندانی برای شان انجام نداده است؛ بناءً ذکرشدن نیکی به والدین قبل از جهاد به خاطر فضیلت زیاد آن است.

عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم این جواب‌های سه‌گانه را برایم بیان داشتند. از این سخن بن مسعود دانسته می‌شود که خودش این پرسش‌ها را مطرح نموده و جواب آن را شنیده است.

عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه ادامه می‌دهد و می‌گوید: اگر در مورد بهترین اعمال بیشتر می‌پرسیدم، حتماً رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وسلم مسایل مورد نیاز دیگری را نیز بیان می‌داشتند.

قسطلانی در شرح بخاری اشکالی را مطرح کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در کتاب ایمان، بهترین اعمال را طعام دادن مساکین بیان داشته‌اند، و گاهی بهترین اعمال را با دوام‌ترین آن گفته‌اند و موضوعات مشابه دیگر، و در این حدیث بهترین اعمال را ادای نماز در وقتش معرفی نمودند.

در حل این اشکال باید گفت: که جواب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نظر به اختلاف احوال پرسش‌کنندگان متفاوت بوده است؛ چون ایشان هر گروهی را نظر به نیازمندی‌هایش آموزش می‌دادند و یا به هر کس اموری را تعلیم می‌دادند که به آن علاقه داشته و مناسب حالش بود. یا این که اختلاف موجود در واقع از اختلاف اوقات نشأت می‌گرفت؛ طوری که پرداختن به بعضی از امور در زمانی مشخص بهتر از سایر کارها در همان زمان است؛ لذا جهاد در آغاز اسلام از بهترین اعمال

محسوب می‌گردید؛ چون جهاد وسیله ادای واجبات و اعمال و زمینه‌ساز آن بود. نصوص زیادی وارد شده که نماز از ادای صدقه بهتر است با آن هم در وقت شدت مشکلات مستمندان، دادن صدقه از نماز برتر می‌باشد.

یا این که «افضل» از باب «تفضیل» نیست بلکه مطلق «فضل» می‌باشد؛ لهذا بین این حدیث و حدیثی که ابوهریره روایت نموده هیچ تعارضی وجود ندارد.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ حَجٌّ مَبْرُورٌ»<sup>1</sup>.

(از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسیده شد: کدام عمل بهتر است؟ فرمودند: ایمان به خدا و رسولش. گفته شد: باز کدام؟ فرمودند: جهاد فی سبیل الله. گفته شد: باز کدام؟ فرمودند: حج مبرور [مقبول].)

مسایلی که از این حدیث استنباط می‌گردد:

1- فضیلت ادای نماز در وقتش؛ و اول

---

1- صحیح البخاری.

وقت از اخير وقت برتر است؛ هم چنان هر جزء اول از وقت از جزء بعدی بهتر است تا اخير وقت.

2- فضيلت نيکی و احسان به والدين و اين که اين عمل اجر و مزد فراوان دارد؛ لذا در اين حديث از جهاد مقدم گرديده است.

3- فضيلت جهاد در راه خداوند جلجلاله؛ الله متعال در کتاب کریم خود می‌فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ } [الصف: 10-13]

(اي مؤمنان! آيا شما را به تجارت و معامله‌اي رهنمود سازم که شما را از عذاب بسيار دردناک دوزخ رها سازد؟ به خدا و پيغمبرش ايمان مي‌آوريد، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد مي‌کنيد. اگر بدانيد اين براي شما [از هر چيز ديگري] بهتر است. [اگر اين تجارت را انجام دهيد، خدا] گناهانتان را مي‌بخشايد، و شما را به باغهاي

بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر [کاخ‌ها و درختان] آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. [گذشته از این نعمت‌ها] نعمت دیگری که آن را دوست دارید، که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است، و به مؤمنان مژده بده).

مراجع مطالعه شخصی

1- ریاض الصالحین؛ امام نووی

2- ترغیب و ترهیب؛ از منذری

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

1- نمازهای پنج‌گانه را در وقتش ادا

کند، به‌ویژه نماز صبح را.

2- دوستش را توصیه کند تا -با

زنگ‌زدن- او را به نماز صبح بیدار

کند، و یا خود زنگ مبایل و یا

ساعتش را عیار نماید.

3- اهل خانواده‌اش را به ادای نماز

در وقتش عادت دهد.

4- خواسته‌های والدینش را در حد توان

- برآورده سازد، البته تا وقتی که خواسته‌شان گناه نباشد.
- 5 - پدر و مادر خود را مسرور و خوشحال نماید.
- 6 - برای والدین خود دعا نموده، طلب آمرزش کند، به نام آنها صدقه دهد، و بعد وفات به عوض‌شان حج نماید.
- 7 - هر صبح ورزش کند؛ و لو به مدت ده دقیقه.
- 8 - مشتاق جهاد در راه خدا باشد و نیتش را برای جهاد خالص گرداند.
- 9 - هفته یکبار غذای خیلی ناچیز و ساده بخورد.
- 10 - هفته یکبار و یا ماهی یک مرتبه بالای بستر خشن بخوابد.
- 11 - در حدی که وقتش اجازه می‌دهد، به قدم زدن عادت کند.

ارزیابی و سنجش شخصی:

- 1 - بهترین اعمالی که در حدیث وارد شده آمده است، چیست؟
- 2 - چرا ادای نماز در اول وقتش از



بهترین اعمال است؟

3 - نماز از حقوق خداوند است، علت

ذکر حقوق والدین به تعقیب آن به

چه دلیل است؟

4 - حدیث دیگری که نیکی به والدین را

سفارش نماید بگویید.

5 - حدیث دیگری که ادای نماز در

وقتش را توصیه کند ذکر کنید.

6 - مقصود از جهاد در راه الله چیست؟

انواع جهاد را نام بگیرید.

توجیهات تربیتی‌ای که از حدیث دانسته می‌شود:

1 - نماز را در وقتش ادا کند، به

خصوص نماز صبح را.

2 - به والدینش نیکی کند.

3 - نیت جهاد در راه خداوند و آمادگی

روحی، فکری و بدنی برای جهاد را

داشته باشد.

## باب دوم اجازه‌گرفتن از والدین در رفتن به جهاد

اهداف علمی که باید پس از تدریس این مبحث

متحقق گردد:

- 1- حقایق و ارزش‌های تربیتی حدیث را استخراج کند.
- 2- سبب اجازه خواستن از والدین قبل از رفتن به جهاد را توضیح دهد.
- 3- نوع جهادی را که واجب است قبل از انجام آن، از والدین اجازه گرفته شود بیان دارد.

متن حدیث:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَجَاهِدُ؟  
قَالَ لَكَ أَبَوَانِ؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ: فَفِيهِمَا فَجَاهِدُ»<sup>1</sup>

(از عبدالله بن عمرو روایت است که فرمود:  
شخصی برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: آیا  
جهاد بروم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند:  
آیا پدر و مادر داری؟ گفت: بله؛ فرمودند:  
در خدمت آنان جهاد کن).

---

1- صحیح البخاری.

شرح حدیث:

از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است (عبدالله و پدرش هر دو از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشند) عبدالله فرمود: شخصی گفت. (قسطلانی در شرح صحیح بخاری می گوید: نام آن مرد گفته نشده و احتمال دارد جاهمه پسر عباس باشد).

«أجاهد» یعنی: «أجاهد» (آیا جهاد بکنم)؟

در روایت دیگر آمده است که: عبدالله پسر عمرو بن العاص رضی الله عنهما گفت: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده و اجازه رفتن به جهاد را خواست، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا پدر و مادر داری؟ و در روایت دیگری رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ سؤال کنند فرمودند: آیا پدر و مادرت زنده اند؟ گفت: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: در خدمت آنان جهاد کن. یعنی اگر پدر و مادرت زنده اند، به نیکی و احسان به آنها بی نهایت تلاش کن؛ چون این نیکی به والدین به منزله جهاد در مقابل دشمن

می‌باشد .

این حدیث دلالت می‌کند به آن چه حدیث  
ذیل به روایت امام احمد از ابی سعید  
دلالت دارد . ابو سعید می‌گوید :

«هَاجَرَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْيَمَنِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَجَرْتَ الشِّرْكَ وَلَكِنَّهُ الْجِهَادُ هَلْ بِالْيَمَنِ أَبَوَاكَ قَالَ نَعَمْ  
قَالَ أَذِنَا لَكَ قَالَ لَا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْجِعْ إِلَى أَبِيكَ  
فَاسْتَأْذِنْهُمَا فَإِنْ فَعَلَا وَإِلَّا فَبِرْهُمَا»<sup>1</sup>

(مردی از اهل یمن نزد رسول الله  
صلی‌الله‌علیه‌وسلم هجرت کرد، رسول خدا فرمودند:  
شرك را ترك كردى اما جهاد باقى است؛ آيا  
پدر و مادرت به يمن بودند؟ گفت: بله؛  
فرمودند: آيا براى تو اجازه دادند؟ گفت:  
نه؛ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وسلم فرمودند: برگرد  
نزد پدر و مادرت و از آنها اجازه بخواه،  
اگر برايت اجازه دادند بسيار خوب، و اگر  
اجازه ندادند پس به آنها نيكي كن).

اجازة والدين به خاطرى ضرور است كه  
در جهاد احتمال قتل و قطع اعضاى بدن  
شخص وجود دارد و تحمل اين وضعيت براى  
والدين سخت است؛ لذا حدیث دلالت بر

---

1- مسند أحمد؛ شماره 11661.

این دارد که نیکی به والدین از جهاد  
مقدم است و فرزند باید به اجازه  
والدین به جهاد برود.

مراجع مطالعه شخص

1- ریاض الصالحین؛ از نووی.

2- ترغیب و ترهیب؛ از منذری.

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

1- روایتی را بنویسد که علاقمندی یک

جوان مسلمان را به جهاد بیان

می‌کند، در حالی که او یگانه

فرزند پدر و مادر خود می‌باشد، و

دچار کشمکش دورنی است که آیا از

والدین خود اطاعت کند، یا برای

جهاد بیرون شود؟.

2- از یکی از فقها دعوت شود تا حالاتی

را که اجازه‌خواستن از والدین واجب

است و حالاتی را که واجب نیست،

توضیح دهد.

3- در محضر همه نمازگزاران حکایت

سعد بن ابی وقاص با مادرش را

## بیان دارد.

ارزیابی و سنجش شخصی:

- 1 - حقایق و ارزشهای تربیتی‌ای را که حدیث بیان می‌دارد چیست؟
- 2 - در کدام حالات واجب است که مجاهد از والدین خود اجازه بخواهد؟
- 3 - چه وقت اجازه‌نخواستن از والدین جواز دارد؟
- 4 - آیا فرمانبرداری از والدین در همه حالات واجب است؟
- 5 - رهنمایی‌های اسلامی در حالت کافر بودن و گنهکار بودن پدر و مادر چیست؟

توجیحات تربیتی‌ای که از حدیث دانسته می‌شود:

- 1 - اجازه‌خواستن از پدر و مادر زمانی واجب است که جهاد فرض کفایه باشد.
- 2 - در جهاد فرض عین، کسی حق اجازه‌خواستن را ندارد.
- 3 - باید با والدین نیکی و برخورد خوب شود، اگر چه گنهکار و کافر

هم باشند.

## باب سوم اجتناب از دشنام دادن پدر و مادر

اهداف علمی‌ای که باید پس از تدریس این مبحث  
متحقق گردد:

- 1- حقایق و ارزش‌های تربیتی‌ای را که  
از حدیث دانسته می‌شود برداشت  
نماید.
- 2- گناه کبیره‌ای را که حدیث به آن  
اشاره کرده است بیان دارد.
- 3- اهمیت سد ذرایع برای مبتلا نشدن به  
گناه کبیره را توضیح دهد.

متن حدیث:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ قَالَ يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ»<sup>1</sup>

(از عبد الله بن عمرو رضی‌الله‌عنهما روایت است  
که: رسول الله صلی‌علیه‌وسلم فرمودند: از جمله  
بزرگترین گناهان کبیره این است که شخص پدر و

---

1- صحیح البخاری. این حدیث را مسلم،  
ابوداود و ترمذی نیز روایت نموده‌اند.



مادر خود را لعنت کند. گفته شد: یا رسول الله چگونه می‌شود که شخص پدر و مادر خود را لعنت کند؟ فرمودند: پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و او نیز پدرش را دشنام می‌دهد، و یا مادر کسی را دشنام می‌دهد، او نیز در عوض مادرش را دشنام می‌دهد).

شرح حدیث:

«إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ» این لفظ صحیح بخاری است و در صحیح مسلم آمده است: «من الكبائر شتم الرجل والديه» (یکی از گناهان کبیره این است که شخص والدین خود را دشنام دهد). لفظ بخاری بیان‌گر این است که گناهان کبیره همه یکسان نیستند، بلکه برخی از آنها از بعضی دیگر بزرگتراند. جمهور علما به همین نظراند. و لعنت فرستادن و دشنام‌دادن به خاطری از بزرگترین گناهان کبیره‌اند که نوعی از عقوق والدین به حساب می‌آیند و این خود بدی است در مقابل نیکی‌ای که والدین در حق فرزند خود انجام داده‌اند و بی‌توجهی به حقوق‌شان.

(گفته شد: یا رسول الله چگونه می‌شود که شخص پدر و مادر خود را لعنت کند؟) سؤال‌کننده این موضوع را بعید دانست که کسی پدر و مادرش را دشنام دهد؛ چون طبیعت سالم این را بر نمی‌تابد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم جواب دادند که: اگر چه فرزند به صورت مستقیم والدین خود را دشنام نمی‌دهد، اما احياناً سبب دشنام آنان می‌گردد؛ به این صورت که پدر شخصی را دشنام می‌دهد، و او نیز پدرش را دشنام می‌دهد و یا مادر کسی را دشنام می‌دهد و او در عوض مادرش را دشنام می‌دهد)

وقتی سبب لعنت و دشنام پدر و مادر شدن از بزرگترین گناهان کبیره به شمار آید، پس لعنت و دشنام مستقیم آنان گناه بیشتری دارد. حافظ ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: ابن بطال گفته است: این حدیث دلیل است بر مقبول‌بودن سد ذرایع.

آن چه از حدیث برداشت می‌شود:

هر عملی که منجر به حرامی شود، آن عمل نیز حرام است؛ اگر چه شخص قصد انجام آن حرام را نداشته باشد. اصل این حدیث را آیه قرآنی به این صورت بیان می‌دارد.

{وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}

[الأنعام:108]

([ای مؤمنان!] به معبودها و بت‌هایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان [مبادا خشمگین شوند و] تجاوزکارانه و جاهلانه، الله جل‌جلاله را دشنام دهند).

امام ماوردی از این آیه استنباط نموده که فروش ابریشم برای کسی که ثابت است آن را می‌پوشد و فروش انگور برای کسی که آن را شراب می‌سازد ممنوع است. در مورد دلالت‌های این حدیث، شیخ ابو محمد بن ابی حمزه می‌فرماید:

1 - این حدیث دلیلی بر بزرگی حقوق والدین است.

2 - بنا بر مفاد این حدیث اگر کسی پدر شخصی را دشنام دهد، برای

طرف مقابل جواز دارد که دشنام دهد یا ندهد؛ اما غالباً انسانها پاسخ دشنام فرد را به اندازه‌ای که او گفته است می‌دهند.

3- این حدیث دلالت دارد بر این که شاگرد باید موارد مشکل را از استاد خود پرسان کند؛ (چون در حدیث گفته شده است که ای رسول خدا چگونه یک انسان والدینش را دشنام می‌دهد).

4- از این حدیث موجودیت گناهان کبیره نیز ثابت می‌گردد.

5- از حدیث مذکور این مطلب نیز دانسته می‌شود که عموماً (اصل) از (فرع خود) برتر است هر چند ممکن است در بعضی از صفات (فرع) از (اصل خود) برتری داشته باشد.

6- هر چند فرزند به صفات نیکو و برارنده‌ای آراسته باشد که پدر وی از آن محروم است، باز هم نافرمانی پدر از بزرگترین گناهان کبیره محسوب می‌گردد.

1 - صحیح البخاری و صحیح مسلم.

2 - ریاض الصالحین.

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

1 - برای عموم مردم از اهمیت نیکی

به والدین و اجتناب از دشنام‌داد

شان صحبت کند.

2 - مقالاتی در خصوص چگونگی ضرر رساندن

به والدین بنویسد. که یا از روی

حسن نیت انجام می‌شود، یا از روی

نادانی.

3 - روایتی را بنویسد که یک جوان

با وجود محبت شدیدی که با پدر و

مادرش داشت، آنان را اذیت

می‌کرد. این به سبب آن بود که در

تصرفات و تصمیم‌گیری‌های عجولانه

خود، پدر و مادرش را به حرج

می‌انداخت.

4 - ممکن است این روایت را به

نمایشنامه یا فیلمی تبدیل نماید.

5 - ممکن است بر اساس این روایت،

فیلم کارتونی ساخته آن را برای  
اطفال نمایش دهد.

ارزیابی و سنجش شخصی:

1- یک مثل مشهور است که راه دوزخ  
به نیت‌های نیک وابسته است.  
رابطه این مثل با حدیث شریف  
چیست؟

2- آیا نیکی به والدین منحصر به  
عدم دشنام دادن، و اطاعت از  
اوامر شان است؟

3- این حدیث شریف ما را به چه چیز  
رهنمایی می‌کند؟

توجیحات تربیتی‌ای که از حدیث دانسته می‌شود:

1- تمام راهایی را که منجر به اذیت  
والدین می‌شود ببندیم، هر چند  
قصد آزار و اذیت آنان را نداشته  
باشیم.

2- انسان دارای سرشت سلیم، پدر و  
مادر خود را دشنام نمی‌دهد.

## باب چهارم اجابت دعای کسی که به والدینش نیکی می‌کند

اهداف علمی‌ای که باید پس از تدریس این مبحث

متحقق گردد:

- 1- حقایق و ارزش‌های تربیتی‌ای را که از حدیث دانسته می‌شود برداشت نماید.
- 2- بیان دارد که اخلاص برای خداوند مشکلات دنیوی انسان مؤمن را برطرف می‌کند.
- 3- واضح سازد که ترس از خدا، انسان را از گناه باز می‌دارد.
- 4- برکتهای دنیوی و اخروی نیکی به والدین را بیان دارد.

متن حدیث:

«وعن أبي عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن الخطاب، رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى آوَاهُمُ الْمَيْتُ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ، فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لَا يُنْجِيكُمُ مِنَ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ.»

قال رجلٌ منهم: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لَا أَعْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا فَأَتَى بِي طَلَبُ الشَّجَرِ يَوْمًا فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا فَحَلَبْتُ لَهُمَا غُبُوقَهُمَا فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمِينَ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا وَأَنْ أَعْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا، فَلَبِثْتُ وَالْقَدْحُ عَلَى يَدِي أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفُجْرُ وَالصَّبِيهُ يَتِصَاغُونَ عِنْدَ قَدَمِي فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غُبُوقَهُمَا. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَاذْفَرِّجَتْ شَيْئًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهُ.

قال الآخر: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةٌ عَمٌّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ» وفي رواية: «كُنْتُ أُحِبُّهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرَّجَالُ النِّسَاءَ، فَأَرَدْتُهَا عَلَى نَفْسِهَا فَاَمْتَنَعَتْ مِنِّي حَتَّى أَلَمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السَّنِينَ فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُحَلِّيَ بِنِيِّ وَيَبِينَ نَفْسِهَا فَفَعَلَتْ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا» وفي رواية: «فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا، قَالَتْ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَفْضِضْ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَاِنْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أُعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاذْفَرِّجَتْ الصَّخْرَةَ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا.

وقال الثالث: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجْرَاءً وَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ فَتَمَرَّتْ أُجْرُهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ فَجَائِنِي بَعْدَ حِينٍ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ: مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْهَيْ بِي، فَقُلْتُ: لَا أَسْهَيْ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَأْفَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاذْفَرِّجَتْ الصَّخْرَةَ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ»<sup>1</sup>

(از ابو عبد الرحمن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما رواية است كه فرمود: از آن حضرت

1- متفق عليه. به نقل از رياض الصالحين.



صلي الله عليه وسلم شنيدم که مي فرمود: قبل از شما سه تن بودند، که به سفر رفتند و براي سپري کردن شب وارد غاري شدند، ناگهان صخرة بزرگي از کوه سرازير گرديده و آستانه غار بسته شد، سپس آنان گفتند، هيچ چيزي شما را از اين صخره نجات نخواهد داد، مگر اين که از خدا بخواهيد که به برکت اعمال نيکتان، شما را نجات دهد.

مردي از ميان شان گفت: بار خدايا من پدر و مادري داشتم که پير و فرتوت بودند و قبل از ايشان هيچ يک از اعضاي خانواده و خدمتگاران را سيرآب نمي کردم، روزي در جستجوي درختی دور رفتم و زماني بازگشتم که آن دو به خواب رفته بودند، من حصه شيرشان را دوشيدم، چون ديدم که آنها به خواب رفته اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بيدار کنم و يا يکي از اعضاي خانواده و خدمتگزارانم را شير بنوشانم، من همچنان صبر کردم که آنها بيدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه اي که صبح دميد، در حالي که کودکام در پيش پايم جزع و فزع مي کردند. پس آنها از خواب بيدار شده و حصه شير خود را

نوشیدند. خدایا اگر این کار را به خاطر رضای تو کردم، ما را از این مشکل (مشکل صخره) نجات ده. پس صخره کمی دور شد به شکلی که از آن برآمده نمی‌توانستند.

دیگری گفت: خدایا، دختر عمویی داشتم که محبوبترین مردم در نزد من بود، و در روایتی آمده که: من با بالاترین درجه‌ای که مردان زنان را دوست می‌دارند، او را دوست داشتم، و خواستم با وی هم بستر شوم، ولی او امتناع ورزید، تا این که سالی فرا رسید که قحطی بود، وی خود نزد آمد، من به وی یکصد و بیست دینار دادم که خود را در اختیارم بگذارد، و او این کار را کرد، چون بر وی تسلط یافتم، در روایتی آمده که چون در میان دو پایش نشستم، گفت: از خدا بترس و این مهر را (کنایه از بکارت است) جز به حقش دور منما، من در حالی که او را از همه بیشتر دوست می‌داشتم از وی روی برگرداندم و از طلایی که به وی داده بودم هم گذشتم، خدایا اگر این کار را برای رضای تو انجام دادم ما را از این مشکل نجات ده. صخره قدری دورتر رفت، ولی آنها هنوز نمی‌توانستند بیرون

بیایند.

سومی گفت: خدایا، من عده‌ای را اجیر کردم و مزدشان را هم دادم، غیر از یک مرد که دستمزدش را گذاشت و رفت. من مزدش را به تجارت انداختم، که از آن سود زیادی عاید شد، و مال فراوانی به دست آمد، وی پس از مدتی نزدم آمده گفت: ای بنده خدا مزدم را بده، من گفتم: همه شترها، گاوها، گوسفندها و غلام‌هایی را که می‌بینی از مزد تو است. گفت: ای بنده خدا مرا مورد تمسخر قرار مده. گفتم: من تو را مسخره نمی‌کنم، آنگاه وی همه را گرفته و با خود برد و چیزی باقی نگذاشت. خدایا اگر این کار را به خاطر تو نموده‌ام ما را از این مشکل نجات ده. آنگاه صخره از دم غار به کنار رفت و آنها از غار بیرون آمده و به راه افتادند.

شرح حدیث:

«وقتی سه نفر» در بعضی از روایات آمده است که آنان از بنی اسرائیل بودند اما نام‌های شان مشخص نیست. «مگر این که از خدا بخواهید که به

برکت اعمال نیکتان، شما را نجات دهد» اعمالی که فقط به خاطر الله انجام شده و هیچ ریاکاری در آن نبوده باشد.

دعای شخص اول به خاطری مورد قبول پروردگار قرار گرفت که وی بیش از حد بر نیکی پدر و مادر خود مبالغه می‌کرد؛ ببینید چگونه در حالی که کودکانش از گرسنگی در پیش پایش فریاد می‌کشیدند، چه رنجی می‌برد. وقتی به پدر و مادر خود به دید نیکوکاری - آن هم به خاطر کسب رضای خدا - نگاه می‌کرد، الله تعالی به وی به دیده رحمت نگریسته، آنان را از مهلکه نجات داد.

«از خدا بترس و این مهر را جز به حقش دور منما» کنایه از بکارت است؛ و منظور از «حق آن»، نکاح شرعی است؛ و «از آن کار منصرف شد» چون از این گفته که از «خدا بترس» متأثر شده بود، و این فضلی بود که الله تعالی نسبت به آن زن روا داشته بود، چون

آن زن نمی‌خواست به گناه و زنا تن در دهد اما نیازمندی و احتیاج شدید او را به موافقت با آن مرد واداشته بود. اما وقتی خداوند می‌دانست که وی در این تصمیم خود صادق است او را از این معصیت حفاظت نمود، و آن مرد را از نزد وی دور کرد و به ترک زنا واداشت، در حالی که آن مرد اکنون قدرت این کار را داشت، و ظاهراً مانعی نیز دیده نمی‌شد و اسباب زنا فراهم شده بود، اما آن مرد از ترس خدا این کار را نکرد؛ در حالی که بر زن مسلط بود و شهوتش نیز برانگیخته شده بود، و شهوت زنا در وجود انسان از تمام انواع شهوات قوی‌تر است، و در وقت هیجان نسبت به هر شهوت دیگر عقل انسان را بیشتر زیر تأثیر می‌آورد. اما آن شخص واقعاً انسانی پرهیزگار بود، و به همین دلیل مستحق اجابت دعا نیز بود.

و هنگام دعای شخص سومی خداوند متعال صخره را به اندازه‌ای دور کرد

که به سلامت از غار بیرون آمدند. شخص سوم مستحق پاداشی بزرگ بود، چون قضاوت نیکوی کرده بود، او هم حق اجیر خود را پرداخت و هم چیزهای زیادی را به آن علاوه نمود، در حالی که ملزم به پرداخت حق وی بود نه بیشتر، اما او به خاطر کسب رضای الله جلجلاله بیش از حق برای وی بخشید؛ بناءً مستحق این بود که دعایش مورد قبول پروردگار واقع شود.

این حدیث دلالت صریحی دارد بر اجابت دعای کسی که به والدینش نیکی نموده، از حرام خود را حفاظت کند، و حقوق مستحق را به وی برگرداند.

چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

{وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ} [الطلاق: 2-3]

(هر کس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند).

مراجع مطالعه شخص:

- 1- صحیح البخاری و صحیح مسلم.
- 2- ریاض الصالحین.
- 3- جامع العلوم و الحكم؛ از ابن رجب حنبلی.

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

- 1- از مفهوم این حدیث یک فیلم بسازد.
- 2- مفهوم حدیث را فیلم‌های کارتونی بسازد تا اطفال آن را تماشا کنند.
- 3- این حدیث شریف را به خط واضحی نوشته و به جریده دیواری مسجد آویزان کند.
- 4- در مورد مضمون این حدیث بحثی را به رشته تحریر درآورد.

ارزیابی و سنجش شخصی:

- 1- این حدیث شریف به چه چیزی رهنمایی می‌کند؟
- 2- اهمیت اخلاص در عمل را توضیح

- داده و بیان دارید که اخلاص سبب نجات فرد مخلص می‌گردد؟
- 3 - خداوند می‌فرماید: {وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا} [الطلاق:2] چه رابطه‌ای بین این آیه و حدیث مذکور وجود دارد؟
- 4 - آیا با نفست مبارزه کرده‌ای تا عملی را خالصانه و بدون شایبه ریاء به خاطر کسب رضای الله متعال انجام دهی؟

توجیهات تربیتی‌ای که از حدیث دانسته می‌شود:

- 1 - تمام کارهای خود را به خاطر کسب رضای الله متعال انجام دهیم.
- 2 - باید به والدین خود نیکی و احسان نماییم.
- 3 - از مشکلات و سختی‌های دیگران که آنان را به گناه و معصیت واداشته است، در راستای دعوت و هدایتشان استفاده کنیم.
- 4 - حق هر کس را به صاحبش بپردازیم، و علاوه بر آن به وی نیکی روا



داريم .

باب پنجم  
نافرمانی والدین از گناهان  
کبیره است

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

- 1 - ارزش‌های تربیتی و حقایقی را که از این دو حدیث دانسته می‌شود، استخراج کند.
- 2 - سبب تحریم نافرمانی والدین را بیان دارد.
- 3 - معنی زنده‌به‌گورکردن فرزندان و کسی که آن را انجام می‌دهد و سبب آن را بیان کند.
- 4 - هدف فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم «منعاً وهات» را بیان نماید.
- 5 - علت کراهیت قیل و قال و سؤال زیاد و ضایع کردن مال را توضیح دهد.
- 6 - بیان کند که چرا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیم‌دادن از گواهی

## دروغ را سه مرتبه تکرار کردند.

متن حدیث:

1- وعن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَمَنْعاً وَهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَكْرَهَ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»<sup>1</sup>

(از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند بر شما حرام کرده است آزار پدر و مادر و منع آن چه را که بر شما واجب است و طلب آن چه را که از شما نیست و به گورکردن دختران را و نمی‌پسندد برای شما قیل و قال (گفتگوی زیاد) و کثرت سؤال و ضایع کردن مال را).

2- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟ قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْإِشْرَاقُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَكَانَ مُتَكِنًا فَجَلَسَ فَقَالَ أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ فَمَا زَالَ يَقُولُهَا حَتَّى قُلْتُ لَا يَسْكُتُ»<sup>2</sup>

(عبدالرحمن بن ابی بکره از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا شما را به بزرگترین گناهان کبیره خبر ندهم؟

---

1- متفقٌ عليه.

2- صحيح البخارى.

گفتیم بلی ای رسول خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: شریک قایل شدن به خداوند، و نافرمانی والدین، و در حالی که تکیه‌زده بودند، نشستند و فرمودند: بدانید: سخن دروغ و شهادت دروغ؛ متوجه باشید: سخن دروغ و شهادت دروغ؛ این موضوع را آنقدر تکرار کردند که با خود گفتیم سکوت نمی‌کند. «عقوق والدین» عبارت از اذیت کردن پدر و مادر است؛ هر نوع اذیتی که باشد، کم باشد یا زیاد، از آن نهی کرده باشند یا نهی نکرده باشند، اگر چه پدر و مادر در امر و نهی شان با هم مخالفت داشته باشند. این همه به شرط این است که والدین به گناه دستور ندهند؛ چون اطاعت از مخلوق با وجود نافرمانی خالق جایز نیست.

شرح حدیث شماره (1)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: خداوند عزوجل «عقوق مادران» را حرام قرار داده است. عقوق به ضم عین از عق گرفته شده و به معنی قطع و شق

می‌باشد که مراد در این جا قطع صلة رحم بوده و نافرمانی شان را شامل می‌گردد. در این حدیث تنها نافرمانی مادران ذکر شده است در حالی که نافرمانی پدران نیز از جمله گناهان کبیره است. و شاید به خاطر تنها مادران را ذکر نموده است که نافرمانی مادران قبیح‌تر است، و یا به این علت که توانایی مادران از پدران کمتر است.

امهات جمع امهه است و مخصوص عقلاء می‌باشد به خلاف ام که عام بوده و شامل حیوانات نیز می‌گردد. ابن حجر در فتح الباری این نظر را ترجیح می‌دهد.

«وواد البنات» به فتح واو و سکون همزه یعنی دفن دختران در حالت حیات؛ اهل جاهلیت به خاطر تنفر از دختران این عمل شنیع را انجام می‌دادند. اولین کسی که این ارمغان نامیمون را به وجود آورد قیس بن عاصم تمیمی بود که یکی دشمنانش بر او غالب شده و

دخترش را به اسارت برده و او را به همسری خود برگزید؛ بعد از مدتی بین شان صلح به میان آمد و دخترش را مخیر کرد که پدرش را انتخاب می‌کند یا شوهرش را؛ اما دختر شوهرش را انتخاب نمود؛ این عمل بر قیس گران آمد و تصمیم گرفت که هرگاه صاحب دختری شود، آن را زنده به گور کند؛ از آن پس عربهای جاهل نیز از او اطاعت کردند.

گروه دیگری از عربها بودند که فرزندان خود را بدون درنظرداشت پسر و دختر می‌کشتند؛ به خاطر این که دوست نداشتند مال و دارایشان کم شود، و یا به علت فقر و تنگدستی این عمل را انجام می‌داد.

خداوند متعال ماجرای این قوم را در آیات متعددی یادآور شده است؛ از جمله:

{وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ} [الأنعام: 151]

(و فرزندانان را از ترس فقر و تنگدستی مکشید، ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم).

{وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ. يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ}

[النحل: 58-59]

(و هنگامی که به یکی از آنان مژده تولد دختر داده می‌شد صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد. از قوم و قبیله به خاطر این مژده بدی که به او داده می‌شد خویشتن را پنهان می‌کرد، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگاه دارد و یا او را در زیر خاک زنده به‌گور سازد؟ هان! چه قضاوت بدی که می‌کردند)!

{وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ} [التكوير: 8-9]

(و هنگامی که از دختر زنده‌به‌گور شده پرسیده شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است؟)

صعصعه بن ناجیه تمیمی پدر کلان فرزندق شاعر مشهور اولین کسی بود که برای جلوگیری از زنده‌به‌گورکردن دختران فدیة می‌داد، و نزد کسی که می‌خواست فرزند خود را زنده‌به‌گور کند، رفته به وی مقداری مال می‌داد تا به فرزندش مصرف کند. فرزندق در شعر

زیر به این موضوع اشاره دارد:

و جدی الذی منع الوائدات و احیا الوئیده لم یؤتد

(پدرکلان من کسی بود که از زنده‌به‌گور کردن منع می‌کرد. و زندگی آنان را می‌خرید، بناء او [پدرکلانم] نمرده است)

قیس و صعصعه زنده ماندند تا که اسلام را دریافتند، و با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هم صحبت شدند.

در این حدیث دختران را به این خاطر تنها ذکر نموده است که زنده‌به‌گورکردن آنان در بین عرب‌ها رواج بیشتر داشت و پسران بیش از دختران توان کسب و کار را داشتند.

عرب این عمل ناشایست را به دو طریقه انجام می‌دادند: یکی این که مرد زنش را دستور می‌داد که موقع نزدیک شدن وضع حمل به فضای آزاد و نزدیکی گودالی برود، اگر طفل پسر بود، آن را نگهدارد و اگر دختر بود، آن را در گودال باندازد.

بعضی عرب‌ها چنین بودند که وقتی دخترشان به سن شش سالگی می‌رسید، برای مادرش می‌گفتند: دختر را آرایش کن که



به دیدار اقارب می‌رویم. آن طفل را به صحرای دور می‌بردند تا به چاهی می‌رسیدند، آنگاه به وی می‌گفتند: داخل چاه نگاه کن، وقتی او سرش را به داخل چاه خم می‌کرد، او را به چاه می‌انداختند و چاه را پر می‌کردند.

و «منعاً» یعنی حرام است بر شما منع آن چه که لازم است به پردازید. و «هات» یعنی حرام است بر شما طلب آن چه که لازم نیست آن را بگیرید.

«وکره لکم قیل و قال» یعنی خداوند بر شما مکروه قرار داده بگومگوهای بیهوده و اضافی را مانند: گفته‌های چنین و چنان که گفتن آن صحیح نبوده و حقیقت آن دانسته نمی‌شود و بسا مواقع منجر به غیبت و سخن‌چینی می‌گردد.

اما گفته‌های که صحیح بوده و حقیقت آن شناخته شود و به انسان قابل اعتماد و راستگویی نسبت داده شود و منجر به عمل حرامی نگردد، مذموم نیست.

«وکره السؤال» یعنی خداوند متعال مکروه

قرار داده است سؤال‌های زیاد بدون ضرورت را، یا طرح مسایلی که نیازی به آنها نیست. و یا حتی طرح سؤال‌های علمی به منظور جدل و مباحثه‌های بی‌مورد را، و یا سؤال از احوال مردم با وجود عدم اهتمام به امور شان.

«واضاعة المال» هم چنان مکروه است ضایع کردن مال در مواردی که شریعت مصرف‌کردن آن را اجازه نمی‌دهد؛ چون خداوند متعال مال را برای اقامه مصالح بندگان آفریده است و اسراف سبب از بین رفتن مصالح می‌باشد؛ و همچنان مصرف مال در معصیت خداوند و مصرف مال زیاد برای پیشبرد اهداف کوچک نیز از جمله ضیاع مال محسوب می‌گردد.

حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در پایان شرح این حدیث می‌گوید: طیبی گفته است: این حدیث از مبادی شناخت اخلاق نیکو است و تمام اخلاق نیکو و خصلت‌های پسندیده را می‌توان در آن یافت.

«ألا» بتخفيف لام: حرف استفتاح است، و برای تنبیه و متوجه ساختن مخاطب وضع شده است، تا مخاطب آن چه را بعداً گفته می‌شود به دقت بشنود.

«أكبر الكبائر» کبائر جمع کبیره است؛ و آن هر گناهی است که در مورد آن وعید شدیدی در قرآن و یا حدیث آمده باشد، و لو از گناهایی نباشد که مرتکب آن مستحق حد است.

بزرگی گناه از روی شدت فساد و بزرگ بودن جزای آن دانسته می‌شود.

و این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم «أكبر الكبائر» دلالت به این ندارد که بزرگترین گناهان کبیره فقط همین چند مورد است، بلکه منظور این است که برای شما برخی از بزرگترین کبیره‌ها را بیان می‌کنم. چرا که در مورد بعضی از گناهان دیگر که در این حدیث نیامده است نیز در روایات دیگر «أكبر کبائر» گفته شده است؛ مانند

قتل نفسی که خداوند کشتن وی را حرام قرار داده است، و زنا با زن همسایه، و گمان بد در مورد الله تعالی.

«ثلاثاً» یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم عبارت «ألا أنبئکم بأکبر الكبائر» را سه مرتبه تکرار کردند، چنان چه عادت آن حضرت بود که وقتی می‌خواستند بر چیزی تأکید نمایند آن را سه مرتبه تکرار می‌نمودند، تا شنونده را متوجه کنند که قلب و فهم خود را برای شنیدن مطلب آماده کند.

«قال: الإشرک بالله» یعنی شریک ساختن غیر الله عزوجل در الوهیت و عبادت وی. یا منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم مطلق کفر بود به هر صورتی که باشد؛ البته در این حدیث منظور کفر است، و تعبیر از آن به شرک این است که کفر غالباً در لباس شرک خودنمایی می‌کرد به خصوص در سرزمین عربستان؛ و الا کفری که اصلاً خدا را قبول ندارد، از شرک قبیح‌تر است.

«عقوق الوالدین» عقوق ضد نیکویی است که به

معنی اطاعت از آنان و خوبی در حقشان می‌باشد؛ پس نافرمانی از آنان در غیر معصیت الله عزوجل و بدی در حقشان، عبارت از «عقوق» والدین است.

«فكان متكئاً فجلس فقال: ألا وقول الزور وشهادة الزور» به دنبال آمدن شهادت دروغ بر سخن دروغ، یا عطف تفسیر است، چرا که سخن دروغ ممکن است کفر باشد، یا شهادت دروغ باشد، یا دروغی دیگر از انواع دروغ‌ها؛ و یا عطف خاص بر عام است، زیرا شهادت دروغ همیشه سخن دروغ است، اما سخن دروغ همیشه شهادت دروغ نیست.

«الزور» عبارت است از: توصیف کردن یک چیز برخلاف حقیقت آن؛ که شامل دروغ، باطل، شهادت دروغ، کار دروغ، مانند انجام کارهای خیر از روی ریا و نفاق می‌باشد.

قرطبی می‌گوید: شهادت زور، به معنی شهادت دروغ است، تا به وسیله آن به باطلی دست یابد، مثل: ازبین بردن نفس، گرفتن مال، حلال کردن حرام، حرام نمودن حلال؛ و بعد از شرک به

خداوند هیچ یک از گناهان کبیره به اندازه گواهی‌دادن دروغ مضر نیست. به همین دلیل می‌بینیم که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آن را به حدی تکرار نمودند که روای حدیث (ابوبکره) می‌گوید: با خود گفتم: سکوت نمی‌کند. و در روایتی دیگر آمده است که: آنقدر تکرار کرد که گفتم: ای کاش سکوت می‌کرد. یعنی آروزی شنوندگان این بود که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم این لفظ را تکرار نکنند؛ چون دیدند که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم از تکرار این عبارت به مشقت افتادند.

حدیث مذکور بیان‌گر این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای این که مسلمانان را از زشتی شهادت دروغ بترسانند سه کار را انجام دادند: (1) نشستن، در حالی که تکیه‌زده بودند. (2) آغاز آن به لفظ «ألا» که بیان‌گر تنبیه مخاطب است. (3) روی آوردن به مخاطبان و تکرار عبارت دو و در روایتی سه مرتبه. حتی تأکید چهارمی

نیز هست که آن عبارت از آوردن «قول الزور» قبل از «شهادة الزور» است، در حالی که هر دو به یک معنا می‌باشد.

تأکید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر شهادت دروغ و متنفر ساختن اصحاب از آن، به این دلیل بود که مردم به شدت از آن اجتناب نموده به صورت کامل از آن بگریزند تا سلامت بمانند؛ چون انسان به شهادت دروغ، آسان‌تر از دو گناه دیگری که در حدیث ذکر شده است (شرک به خدا و نافرمانی پدر و مادر) مبتلا می‌گردد؛ و سهلانگاری در مقابل این گناه (گواهی دادن دروغ) بیشتر صورت می‌گیرد؛ و مفسده این معصیت آسان‌تر واقع می‌شود. چرا که مسلمان طبیعتاً از شرک بد می‌برد و خود را از آن دور نگه می‌دارد. همچنین طبیعت آدمی با نافرمانی و آزار پدر و مادر توافق ندارد. اما شهادت دروغ، اسباب و عوامل زیادی وجود دارد که انسان را به ارتکاب آن تشویق و ترغیب می‌کند، بناءً شایسته است که به آن

توجه جدی‌تر و بیشتری صورت گیرد، تا به یاری الله متعال انسان بتواند خود را از آن دور نگهدارد.

آن چه از حدیث دانسته می‌شود:

1- با تاسی به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مستحب است که موعظه سه مرتبه تکرار شود تا مخاطب آن را به خوبی بفهمد.

2- واعظ باید پیام خود را با جدیت مطرح کند تا عمیق‌تر حفظ شود، و اگر از فعلی نهی صورت می‌گیرد مخاطب با اراده قوی خود را از آن دور نگهدارد.

3- خطرناک‌بودن شهادت دروغ؛ چون مفاسد بی‌شماری در پی دارد.

4- شرک به خداوند از جمله بزرگترین گناهان کبیره است. الله جل‌جلاله می‌فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا} [النساء: 48]

(بیگمان خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از



هرکس که خود بخواند میبخشد. و هر که برای خدا شریکی قایل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است).

5- نافرمانی و عقوق والدین نیز از جمله بزرگترین گناهان کبیره به شمار می‌رود.

مراجع مطالعه شخص:

- 1- صحیح البخاری و صحیح مسلم.
- 2- ریاض الصالحین.
- 3- جامع العلوم و الحكم؛ از ابن رجب حنبلی.

فعالیت‌های عملی در روشنایی حقایق و ارزش‌های

حدیث

- 1- روایتی را بنویسد که در آن عاقبت نافرمانی والدین بیان شده است.
- 2- روایتی را بنویسد که در آن زشتی عمل زنده‌به‌گورکردن دختران در دوران جاهلیت عرب‌ها بیان شده است.
- 3- پیش روی تمام نمازگزاران از اموری که در این حدیث منع شده

است صحبت کند.

4 -خطبه‌ای ایراد کند که در آن مفهوم گواهی دروغ بیان شده است؛ و نیز بگوید که یکی از انواع شهادت دروغ، اشتراک در انتخابات و رأی‌دادن به کسی است که مستحق آن نمی‌باشد.

ارزیابی و سنجش شخصی:

1 -این دو حدیث شریف به چه چیزی رهنمایی می‌کند؟

2 -وجه اتفاق بین دو حدیث مذکور چیست؟

3 -چرا حدیث اول از نافرمانی مادران منع کرده نه از نافرمانی پدران؟

4 -معنی «وَأَدِّبْنَاهُنَّ» چیست؟ و چرا بعضی از عربها در جاهلیت آن را انجام می‌دادند؟

5 -آثار زشت «منع، هات، قیل و قال، کثرت سؤال و ضیاع مال» را در جامعه توضیح دهید.

6 -چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم

## بیم‌دادن از شهادت دروغ را سه مرتبه تکرار کردند؟

توجیهات تربیتی‌ای که از حدیث دانسته می‌شود:

- 1 - نهی از شرک به خداوند عزوجل.
- 2 - حرمت نافرمانی پدر و مادر.
- 3 - توکل بر خداوند در طلب رزق و روزی.
- 4 - چیزی که حق ما نیست نمی‌خواهیم و حقوق دیگران را منع نمی‌کنیم.
- 5 - حدیثی را که از صحیح بودن آن مطمئن نیستم، بیان نمی‌کنیم.
- 6 - از طرح سؤال‌های بی‌فایده خودداری می‌کنیم.
- 7 - مال خود را در امور بی‌فایده به مصرف نمی‌رسانیم.

برنامه‌های کمکی:

- 1 - برقرارکردن دیدوبازدیدهای فامیلی، جهت تقویت صلة رحم با خانواده و والدین.
- 2 - تهیه جدولی که به صورت نوبتی از

- پدر و مادر و نزدیکان خویش به وسیله تلفن احوال‌پرسی نماید.
- 3- آیات و احادیث وارده در فضل نیکی کردن و صلة رحم را جمع‌آوری کند.
- 4- سرگذشت‌های ایمانی و تربیتی‌ای که در مورد نیکی و ارتباط با والدین و نزدیکان و رفتار شایسته با همسایگان آمده است را جمع‌آوری نماید.
- 5- وسایل عملی برای تقویت ارتباط و نیکی با پدر و مادر را یادآوری کند.
- 6- در مورد این که آیا تجلیل از روز مادر، از جمله وسایل نیکی به پدر و مادر به حساب می‌رود یا خیر، بحث و مناقشه نماید.
- 7- از شخصیت‌هایی که به پدر و مادر خویش نیکی نموده‌اند لیستی آماده کند.
- 8- در مورد مسایلی که باعث تیره شدن روابط میان پدران و فرزندان

می‌گردد، به هدف یافتن راه‌حلهایی مناسب بحث و مناقشه کند.

9 - روز، سپس هفته، و بعد از آن ماهی را برای نیکی به والدین به عنوان تمرینی عملی در این راستا، اختصاص دهد.

10 - وسایل نیکی به والدین بعد از مرگشان را یادآوری کند.

11 - تصور و پلانی تهیه نماید که بتوان از خلال آن به پدر و مادر و نزدیکان به صورت بهتر احسان و نیکی کرد.

12 - «رحم کند الله بر شخصی که فرزندش را کمک می‌کند، تا بتواند به وی نیکی نماید» در مورد این عبارت مناقشه نموده، مثالهایی را ایراد نماید.

13 - بحث و یا مقاله‌ای در مورد عقوبت والدین و اثر آن در اجتماع تهیه کند.

وسایل ارزیابی و پیگیری:

1 - طرح سؤالهایی برای مناقشه تا

میزان درک و فهم افراد سنجیده شود.

2- تهیه جدول ارزیابی برای اطلاع حاصل نمودن از جوانب فکری افراد در باره نیکی و صلة رحم.

3- زیر نظر گرفتن ارتباط افراد با پدر و مادر و دیگر نزدیکان به هدف معالجه کاستی‌ها.

4- برگزاری جلسه محاسبه‌ای که تنها به قضیه نیکی و صلة رحم تعلق داشته باشد.

5- تهیه گزارشی از حالت افراد در مجال نیکی و صلة رحم (بعد از ختم هفته پیشنهادی برای نیکی و صلة رحم و همچنین ماه مخصوص به آن).

6- تهیه لیست نمونه‌ای برای ارزیابی، که در آن ستون‌های مفصلی در مجال نیکی به والدین و صلة رحم و احسان به همسایه آمده باشد، البته ارزیابی هر مورد به شکل جداگانه، و مشخص کردن

مستوای عمومی تعامل فرد با  
افراد مورد نظر از لحاظ نیکی و  
ارتباط و احسان.

اهداف مطالعه شخصی:

- 1 - به هدف تأسی و اقتدا به پیامبر  
صلی‌الله‌علیه‌وسلم با احادیث آن حضرت  
زندگی کند.
- 2 - از خلال سیره نبوی به اسباب ورود  
حدیث آشنا شود.
- 3 - بداند که برای یک حدیث، امکان  
دارد روایات متعددی وجود داشته  
باشد.
- 4 - نام‌های نویسندگان مشهور کتب  
حدیث و شروح آن را بشناسد.

مراجع مطالعه شخصی:

- 1 - ریاض الصالحین از امام نووی.
- 2 - الترغیب و الترهیب (یا مختصر  
آن).
- 3 - صحیح البخاری.
- 4 - صحیح مسلم.





# مبحث دوم اخلاق



## اخلاق

باب‌های:

(تقوا - وفا - امانت - دوستی به  
خاطر خدا - استقامت - حياء - حفظ  
اسرار - خلق نیکو - حلم - نرمی)  
از کتاب: ریاض الصالحین؛ از امام  
نووی.

## باب اول

تقوا

آیات:

قال الله تعالى: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ } [آل عمران: 102]  
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که  
باید از خدا بترسید)

وقال الله تعالى: { فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ } [التغابن: 16]  
(پس آن قدر که در توان دارید از خدا  
بهراسید و پرهیزگاری کنید).

وقال الله تعالى: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا }  
[الأحزاب: 70]

(ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و

درست بگویید).

وقال الله تعالى: {وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ} [الطلاق: 2-3]

(هر کس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات [از هر تنگنایی] را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند).

قال الله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ} [الأنفال: 29]

(ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید، بینش ویژه‌ای به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید، و گناهانتان را می‌زداید و شما را می‌آمرزد، چرا که الله جل‌جلاله دارای فضل و بخشش فراوان است).

آیات قرآنی در خصوص تقوا زیاد و فراوان است.

احادیث:

حدیث اول: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ قَالَ أَتَقَاهُمْ فَقَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسَأُكَ قَالَ فَيُوسُفُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ قَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسَأُكَ قَالَ فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ خِيَارَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا». صحيح البخاري.

(از ابو هريره رضي الله عنه روايت است كه گفت: سؤال شد يا رسول الله! گرامي ترين مردم كيست؟ فرمودند: پرهيزگارترين شان. گفتند: در اين باره از شما نمي پرسيم! فرمودند: يوسف پيامبر خدا فرزند پيامبر خدا، فرزند پيامبر خدا، فرزند پيامبر خدا، فرزند پيامبر خدا، خليل الله. گفتند: از اين سؤال نمي كنيم. فرمودند: آيا از سلاله عرب مي پرسيد؟ بهترين شان در جاهليت بهترين شان در اسلام است، زماني كه دانش بيندوزند).  
 «فقهوا» يعنى احكام شريعت را آموختند.

**حديث دوم:** «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الدُّنْيَا خُلُوعٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنَى إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النَّسَاءِ». صحيح مسلم.

(از ابو سعيد خدري رضي الله عنه روايت است كه: پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: همانا دنيا شيرين و سبز است [زرق و برق دارد] خداوند شما را در آن خليفه ساخته است تا ببيند، كه چگونه عمل مي كنيد، پس بترسيد از دنيا و از زنها، چرا كه اولين ابتلاي بني اسرائيل در باره زنها بود).

**حدیث سوم :** «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالْعَفَافَ وَالْغَنَى». صحیح مسلم.

(از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمودند: خداوند!، از تو هدایت، پرهیزگاری، عفاف و بی نیازی طلب می کنم).

**حدیث چهارم :** «عَنْ أَبِي طَرِيفٍ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمِ الطَّائِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ثُمَّ رَأَى اللَّهُ مِنْهَا فَلْيَأْتِ التَّقْوَى». رواه مسلم.

(از ابو طریف عدی بن حاتم طائی رضی الله عنه مروی است: از آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: آن که به چیزی سوگند خورد، سپس چیزی را ببیند که از آن به تقوای الهی نزدیکتر است، باید راه تقوا را برگزیند).

**حدیث پنجم :** «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ صُدَيْيِّ بْنِ عَجْلَانَ الْبَاهِلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ فَقَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ، وَصَلُّوا خَمْسَكُمْ، وَصُومُوا شَهْرَكُمْ، وَأَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ، وَأَطِيعُوا أَمْرَاءَكُمْ، تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ». رواه الترمذی، فی آخر کتاب الصلاة وقال: حدیث حسن صحیح.

(از ابو امامه صدی بن عجلان الباهلی رضی الله عنه روایت است که گفت: خطبة پیامبر

صلي الله عليه وسلم در حجة الوداع را شنيدم که  
مي فرمود: از خدا بترسيد و نمازهاي پنج وقت  
خود را بخوانيد و ماه روزه خود را روزه  
بگيريد، زکات مالهاي خویش را بدهيد و از  
اميران خویش اطاعت و فرمانبرداري کنيد، به  
جنت پروردگار خویش داخل ميشويد).

## باب دوم

### وفا به عهد و پیمان

آیات:

قال الله تعالى: {وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا} [الإسراء:34]

(و به عهد و پیمان [خود که با خدا یا مردم بسته‌اید] وفا کنید، چرا که از [شما روز رستاخیز در باره] عهد و پیمان پرسیده می‌شود).

قال الله تعالى: {وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ} [النحل:91]

(به پیمان خدا [که با هم‌دیگر می‌بندید] وفا کنید هرگاه که بستید).

قال الله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ} [المائدة:1]

(ای مؤمنان! به پیمان‌ها و قراردادهای وفا کنید [اعمّ از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با خدا]).

قال الله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ

اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ} [الصف:2-3]

(ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که خودتان به آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان به آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم



عظیم خدا می‌گردد).

احادیث:

**حدیث اول:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ». صحیح البخاری. وفي رواية: «وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ».

(از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: نشانه منافق سه است: چون سخن زند، دروغ گوید. و چون وعده کند، خلاف نماید. و چون امین قرار داده شود، خیانت کند. در روایتی آمده اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و ادعا کند که او مسلمان است).

**حدیث دوم:** «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». صحیح البخاری.

(از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی‌الله‌عنهما روایت شده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: چهار خصلت است که هرگاه در یک فرد جمع شود، او منافق خالص است و آن که در او صفتی از این اوصاف باشد، در او صفتی از نفاق موجود

است؛ تا آن را ترک کند؛ چون امین شمرده شود، خیانت کند؛ و چون سخن زند، دروغ گوید؛ و چون عهد و پیمان کند، فریبکاری نماید. و چون دعوا کند دشنام دهد).

**حدیث سوم:** «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أُعْطِيَتْكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى فُيْضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَآتَيْتُهُ فُقُلْتُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا فَحَتَّى لِي حَتَّى فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ مِثْلَيْهَا». صحيح البخاري.

(از جابر رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم برایم فرمودند: اگر حتماً مال بحرین آمد، برایت اینقدر و اینقدر و اینقدر می‌دهم، مال بحرین نیامد تا این که رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت. چون مال بحرین آمد، ابوبکر رضی الله عنه امر نمود و اعلان کرد، هر کسی که قرض یا پیمانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم طلبکار است، نزد ما بیاید، و من نزد او آمده و گفتم: که پیامبر صلی الله علیه وسلم برایم چنین و چنان گفت. او برایم دو کف داد، و من آن را شمرده دیدم که پانصد است، و به من گفت که دو برابر آن را

بردار).

## باب سوم پایبندی به عادات نیکو

آیات:

قال الله تعالى: {إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ} [الرعد:11]

(خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد [و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی‌کشاند] مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند).

قال الله تعالى: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا} [النحل:92]

(شما همانند آن زنی نباشید که رشته خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد).

قال الله تعالى: {وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ} [الحديد:16]

(و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دل‌هایشان سخت شده

است) .

و قال الله تعالى: {فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا} [الحديد:27]

(اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند).

احادیث:

«عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ». صحيح البخاري.

(از عبد الله بن عمر بن عاص رضی الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم فرمودند: ای عبد الله مثل فلانی مباش که نماز شب میخواند، ولی آن را ترک نمود).

## باب چهارم

استحباب خوش‌زبانی و داشتن چهره بشاش  
در وقت ملاقات

آیات:

قال الله تعالى: {وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ} [الحجر:88]

(و برای مؤمنان بال خود را بگستران).

قال الله تعالى: {فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ

لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ} [آل عمران:159]

(از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان

نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگ دل بودی

از پیرامون تو پراکنده می‌شدند).

احادیث:

حدیث اول: «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». صحیح البخاری.

(از عدی بن حاتم رضی‌الله‌عنه روایت شده که:

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: بپرهیزید از

جهنم هر چند به نیمی دانه خرما باشد و کسیکه

نیابد، پس بسنده است او را گفتاری نیکو.

حدیث دوم: «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ». صحیح البخاری.

(از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت است که:

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: سخن نیکو صدقه است).

حدیث سوم: «وعن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَحَاكَ بوجه طليق». رواه مسلم.

(از ابوذر رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم به من فرمودند: هیچ چیزی از کار خیر را خوار مشمار، هر چند که با چهره گشاده با برادرت روبه رو شوی).

باب پنجم  
واضح سخن‌گفتن و تکرار آن تا  
مخاطب بفهمد

احادیث:

**حدیث اول:** «عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا». صحیح البخاری.

(از انس رضی‌الله‌عنه روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم چون سخنی را می‌گفتند، آن را سه بار تکرار می‌کردند، تا سخن‌شان فهمیده شود. و چون نزد گروهی می‌آمدند و بر آنها سلام می‌کردند، سه بار سلام می‌نمودند).

**حدیث دوم:** «وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصَلًّا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ يَسْمَعُهُ». رواه أبو داود.

(از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که گفت: سخن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سخنی روشن بود که هر کس آن را می‌شنید، می‌فهمید).



## باب ششم

لزوم شنیدن سخن درست و مباح  
همنشین و دستوردادن عالم و واعظ  
حاضران مجلس را به سکوت

احادیث:

«عن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال: قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: اسْتَنْصِتِ النَّاسَ ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». متفقٌ عليه.

(از جریر بن عبد الله رضی الله عنه روایت شده که گفت: سول الله صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع برایم فرمود: مردم را به خاموشی امر کن، و باز فرمود: بعد از من کافر نشوید، که برخی از شما گردن دیگر را بزند).

## باب هفتم

وعظ و نصیحت و میانه روی در آن

آیات:

قال الله تعالى: {اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ}

[النحل:125]

([ای پیغمبر!]) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزه‌ای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان).

احادیث:

**حدیث اول:** «عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ خَمِيسٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمْلِكُكُمْ وَإِنِّي أَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا مَخَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا». صحیح البخاری.

(از ابو وایل شقیق بن سلمه رضی الله عنه روایت شده که گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در هر پنجشنبه بما موعظه می نمود. مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن دوست داشتم که هر روز ما را پند می دادی. گفت: آن چه مرا از این کار باز می دارد، این است که می ترسم شما را خسته گردانم، و من روزی را به موعظه

شما اختصاص می‌دهم، همانطور که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم عمل می‌نمود، از ترس این که مبدا خسته شویم).

**حدیث دوم:** عن أبي اليقظان عمّار بن ياسر رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: إِنَّ طَوْلَ صَلَاةِ الرَّجُلِ، وَقِصْرَ خُطْبَتِهِ، مِثْنَةٌ مِنْ فَهْمِهِ. فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ وَأَقْصِرُوا الْخُطْبَةَ». رواه مسلم.

(از ابو اليقظان عمار بن ياسر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: همانا درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه‌اش نشانه‌ای از دانش اوست. پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید).

**حدیث سوم:** «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ الْحَكَمِ السُّلَمِيِّ قَالَ بَيْنَا أَنَا أَصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ عَطَسَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقُلْتُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ. فَرَمَانِي الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقُلْتُ وَاتَّكَلُ أَمْيَاهُ مَا شَأْنُكُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ. فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَيَّ أَفْحَاذِهِمْ فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ يُصَمِّتُونِي لَكِنِّي سَكَتُ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبِأَبِي هُوَ وَأُمِّي مَا رَأَيْتُ مُعَلِّمًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَحْسَنَ تَعْلِيمًا مِنْهُ فَوَاللَّهِ مَا كَهَرَنِي وَلَا ضَرَبَنِي وَلَا شَتَمَنِي قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَدِيثٌ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنَّا رِجَالًا يَأْتُونَ الْكُهَانَ. قَالَ فَلَا تَأْتِهِمْ. قَالَ وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطَيَّرُونَ. قَالَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ فَلَا يَصُدُّهُمْ». صحيح مسلم.

(از معاویه بن حکم سلمی رضي الله عنه روایت

است که گفت: در حالی که با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می‌گذاردم، ناگاه مردی از قوم عطسه زد، برایش یرحمک الله گفتم. مردم مرا به چشمان شان نشانه گرفتند، من گفتم: مادرم بر من گریه کند، چه شده که به سویم نگاه می‌کنید؟ آنها دست‌های خود را بر ران‌های خود زدند، و چون دیدم که آنها مرا به خاموشی دعوت می‌کنند، ساکت شدم. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز گذارد - پدر و مادرم فدایش باد - هیچ معلمی را پیش از او و بعد از او ندیدم که نیکوتر از وی تعلیم دهد! قسم به خدا که نه مرا سرزنش نمود و نه زد و نه دشنام داد؛ بلکه فرمود: در این نماز جایی برای سخن مردم نیست، نماز جای تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است. - یا عبارتی شبیه آن - گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! من تازه اسلام آورده‌ام و به دوره جاهلیت نزدیکم، در میان ما مردمی وجود دارند که نزد کاهنان می‌روند. فرمود: نزد شان مرو! گفتم: در میان ما مردمی‌اند که فال می‌بینند. فرمود: این چیزی است که آنها در دل‌های شان می‌یابند و این امر تغییری در سرنوشت شان نمی‌دهد، و نباید آنان را از نظر و کارشان باز دارد).

**حدیث چهارم :** «عَنْ أَبِي نَجِيحِ الْعُرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْعِظَةً بليغةً وَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودَعٌ فَأَوْصِنَا. قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، وَأَنَّهُ مِنْ يَعْشَ مِنْكُمْ فَسَيُرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا. فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ». رواه أبو داود، والترمذي وقال حديث حسن صحيح.

(از ابونجیح عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما موعظه شیوا ایراد نمود که دلها از آن ترسیده، و چشمها اشک ریزان شد. گفتیم: یا رسول الله! گویا این موعظه کسی است که وداع میکند، ما را وصیت کن. فرمودند: شما را به تقوا و ترس از خدا، و شنیدن و اطاعت کردن توصیه میکنم، هر چند غلام حبشی بر شما امیر شود، و هر آینه آن که از شما زنده بماند، به زودی شاهد اختلافات زیادی خواهد بود، پس بر شما باد به پیروی از طریقه من، و طریقه خلفای راشدین هدایت یافته، آن را با دندانهای کرسی خویش محکم گیرید، و بر شما باد که از امور بدعت دوری کنید، زیرا هر امر نوپیدایی گمراهی است).

## باب هشتم دستور به ادای امانت

آیات:

قال الله تعالى: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا} [النساء: 58]  
(بیگمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید).  
قال الله تعالى: {إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا} [الأحزاب: 72]  
(ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و اما انسان زیر بار آن رفت، وی واقعاً ستمگر و نادان است).

احادیث:

**حدیث اول:** «عن حذيفة بن اليمان، رضى الله عنه، قال: حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم، حديثين قد رأيت أحدهما، وأنا أنتظر الآخر: حدثنا أن الأمانة نزلت في جذر قلوب الرجال، ثم نزل القرآن فعملوا من القرآن، وعلموا من السنة، ثم حدثنا عن رفع الأمانة فقال: ينأى الرجل التومة فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل الوكت، ثم ينأى التومة فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل أثر المجل، كحجرٍ دخرته على رجلك، ففط قتره مئبراً وليس فيه شيء. ثم أخذ حصاة فدخرتها على رجله، فيصبح الناس يتبايعون، فلا يكاد

أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ فِي بَيْتِي فَلَانٌ رَجُلًا أَمِينًا، حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَجْلُدُهُ مَا أَظْرَفُهُ، مَا أَعْقَلُهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ. وَلَقَدْ أَتَى عَلِيَّ زَمَانٌ وَمَا أَبَالِي أَيْكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لِيُرِدْنَهُ عَلَيَّ دِينَهُ، وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لِيُرِدْنَهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أَبَايُعُ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا». متفقٌ عليه.

(از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما دو حدیث فرمودند که یکی را دیدم و اکنون منتظر دیگر آن هستم. برای ما بیان داشت که امانت در ریشه دل‌های مردم فرود آمد و بعد از آن قرآن نازل شد و آنها به قرآن و سنت علم حاصل نمودند. سپس برای ما از برداشته شدن امانت صحبت نمود و فرمود: لحظه‌ای که شخصی می‌خواهد، امانت از دلش برداشته می‌شود و علامت آن قدری می‌ماند، باز اندکی می‌خواهد و امانت از دلش برداشته می‌شود و اثر آن مثل آبله می‌ماند و مانند پاره آتشی است که با پایت آن را غلتانیدی و مجروح گردیدی و آن را مشاهده می‌کنی که متورم شده در حالی که در آن چیزی نیست. بعد سنگریزه‌ای را گرفته با پای خود لول داد و گفت: مردمی با هم خرید و فروش می‌کنند و هیچکس حاضر نمی‌شود که امانت

را ادا کند تا این که گفته می‌شود: همانا در میان قبیله بنی فلان مرد امینی وجود دارد. حتی در مورد شخصی گفته می‌شود که: چقدر چست و چلاک است! چقدر ظریف و خوش طبع است! چقدر هوشیار است! در حالی که در دلش به اندازه یکدانه سپند ایمان وجود ندارد. روزگاری بر من گذشت که برایم مهم نبود با چه کسی معامله می‌کنم، زیرا اگر مسلمان بود، دینش سبب می‌شد حق مرا ادا نماید، و اگر نصرانی یا یهودی بود، سرپرستش آن را به من می‌رساند، اما امروز حاضر نیستم که جز فلانی و فلانی با کسی دیگر معامله کنم).

حدیث دوم: «وَعَنْ حُدَيْفَةَ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَجْمَعُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى النَّاسَ فَيُقِيمُ الْمُؤْمِنُونَ حَتَّى تَزْلَفَ لَهُمُ الْجَنَّةُ، فَيَأْتُونَ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَيَقُولُونَ: يَا أَبَانَا اسْتَفْتَحْ لَنَا الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ أَخْرَجْتُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا خَطِيئَةَ أَبِيكُمْ، لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ أَذْهَبُوا إِلَى ابْنِي إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، قَالَ: فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ إِنَّمَا كُنْتُ خَلِيلًا مِنْ وَرَاءَ وَرَاءَ، اعْمَدُوا إِلَى مُوسَى الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكَلِّمًا، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ، أَذْهَبُوا إِلَى عِيسَى كَلِمَةَ اللَّهِ وَرُوحَهُ فَيَقُولُ عِيسَى: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ. فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيُقِيمُ فَيُوذُنُ لَهُ، وَتُرْسَلُ الْأَمَانَةُ وَالرَّحْمُ فَيَقُومَانِ جَنَّتِي الصَّرَاطِ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَيَمُرُّ أَوْلَاكُمْ كَالْبَرْقِ. قُلْتُ: بَأَبِي وَأُمِّي، أَيُّ شَيْءٍ كَمَرَّ الْبَرْقِ؟ قَالَ: أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ



يَمُرُّ وَيَرْجِعُ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ؟ ثُمَّ كَمَرَ الرِّيحَ ثُمَّ كَمَرَ الطَّيْرَ؟ وَأَشَدُّ الرِّجَالِ تَجْرِي بِهِمْ أَعْمَالُهُمْ، وَنَبِيُّكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصِّرَاطِ يَقُولُ: رَبِّ سَلِّمْ، حَتَّى تَعْجَزَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ، حَتَّى يَحْيَى الرَّجُلُ لَا يَسْتَطِيعُ السَّيْرَ إِلَّا زَحْفًا، وَفِي حَافَتِي الصِّرَاطِ كَلَالِيْبٌ مُعَلَّقَةٌ مَأْمُورَةٌ بِأَخْذِ مَنْ أَمَرْتُ بِهِ، فَمَخْدُوشٌ نَاجٍ وَمُكَرَّدَسٌ فِي النَّارِ. وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ إِنَّ قَعْرَ جَهَنَّمَ لَسَبْعُونَ خَرِيفًا». رواه مسلم.

(از حذیفه و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مردم را جمع می کند پس مسلمانها برمی خیزند تا این که بهشت به ایشان نزدیک می شود و نزد آدم صلوات الله علیه آمده می گویند: ای پدر درخواست کن که بهشت بر روی ما باز شود. او می گوید: آیا جز خطای پدر شما چیز دیگری شما را از بهشت بیرون ساخت؟ این کار از من ساخته نیست، نزد پسر ابراهیم خلیل الله بروید. گفت: باز نزد ابراهیم علیه السلام می آیند، او می گوید این کار از من ساخته نیست من در مرتبه دوتر خلیل پروردگار می باشم [در مقامی قرار ندارم که شما فکر می کنید]. بروید نزد موسی که خداوند با او صحبت نموده است. نزد موسی علیه السلام می آیند، او می گوید: این کار از من ساخته نیست، بروید نزد عیسی، کلمه خدا و روح او.

عیسی علیه السلام می‌فرماید: این کار از من ساخته نیست. و باز به نزد محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌آیند. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم برمی‌خیزند و بر ایشان اجازت داده می‌شود و در امانت و رحم رها گردیده در دو طرف و در راست و چپ صراط می‌ایستند. اولین شما مانند برق می‌گذرد. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، چه چیز مانند گذشتن برق است؟ فرمود: آیا ندیدید چطور در یک به هم زدن چشم می‌گذرد و باز می‌گردد. باز مانند گذشتن باد، باز مانند رد شدن پرنده و دویدن مردان که اعمال شان آنها را می‌گذرانند و پیامبر شما صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر صراط ایستاده است و می‌گوید: پروردگارا سلامت شان بدار، تا این که اعمال بندگان از گذشتانیدن سریع آنها عاجز می‌شود که جز به خزیدن نمی‌توانند، حرکت کنند تا این که شخصی می‌آید در دو طرف صراط چنک‌هایی قرار دارد، آویزان که به گرفتن هر کسی که مأمور گردد مکلف است. عده‌ای خراشه‌شده نجات می‌یابند، و عده‌ای به دوزخ انداخته می‌شوند. قسم به ذاتی که جان ابوهریره در ید اوست، همانا عمق جهنم هفتاد

هزار سال است).

**حديث سوم:** «وعن أبي حبيب -بضم الخاء المعجمة- عبد الله بن الزبير، رضى الله عنهما قال: لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يُقْتَلُ الْيَوْمَ إِلَّا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَإِنِّي لَا أُرِي إِلَّا سَاقُتْلُ الْيَوْمِ مَظْلُومًا، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدَيْنِي أَفْتَرَى دِينَنَا يُبْقَى مِنْ مَالِنَا شَيْئًا؟ ثُمَّ قَالَ: بَعِ مَالَنَا وَأَقْضِ دَيْنِي، وَأَوْصِي بِالثُّلُثِ، وَثُلُثُهُ لِنَبِيهِ، يَعْنِي لِنَبِيِّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ثُلُثُ الثُّلُثِ. قَالَ: فَإِنِ فَضِلَ مِنْ مَالِنَا بَعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيْءٌ فَثُلُثُهُ لِنَبِيِّكَ، قَالَ هِشَامُ: وَكَانَ وَلَدُ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ وَرَى بَعْضَ بَنِي الزُّبَيْرِ حُبِيبٌ وَعَبَادٌ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَةٌ بَنِينَ وَتِسْعَ بَنَاتٍ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَجَعَلَ يُوصِيَنِي بِدَيْنِهِ وَيَقُولُ: يَا بُنَيَّ إِنْ عَجَزْتَ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِنْ عَلَيْهِ بِمَوْلَايَ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا دَرَيْتُ مَا أَرَادَ حَتَّى قُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ مَوْلَاكَ؟ قَالَ: اللَّهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا وَقَعْتُ فِي كُرْبَةٍ مِنْ دَيْنِهِ إِلَّا قُلْتُ: يَا مَوْلَى الزُّبَيْرِ اقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ، فَيَقْضِيهِ. قَالَ: فَقَتِلَ الزُّبَيْرُ وَلَمْ يَدَعْ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِلَّا أَرْضَيْنِ، مِنْهَا الْعَابَةُ وَإِحْدَى عَشْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ. وَدَارَيْنِ بِالْبَصْرَةِ، وَدَارًا بِالْكُوفَةِ وَدَارًا بِمِصْرَ. قَالَ: وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ يَأْتِيهِ بِالْمَالِ، فَيَسْتَوِدِعُهُ إِيَّاهُ، فَيَقُولُ الزُّبَيْرُ: لَا وَلَكِنْ هُوَ سَلَفٌ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ. وَمَا لِي إِمَارَةٌ قَطُّ وَلَا جَبَايَةٌ وَلَا خَرَاجًا وَلَا شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي غَزْوٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَحَسَبْتُ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ فَوَجَدْتُهُ أَلْفِي أَلْفٍ وَمِائَتِي أَلْفٍ، فَلَقِي حَكِيمَ بْنَ حِرَازٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَمْ عَلَى أَخِي مِنَ الدَّيْنِ؟ فَكَتَمْتُهُ وَقُلْتُ: مِائَةٌ أَلْفٍ. فَقَالَ: حَكِيمُ: وَاللَّهِ مَا أَرَى أَمْوَالَكُمْ تَسْعُ هَذِهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَتْ أَلْفِي أَلْفٍ؟ وَمِائَتِي أَلْفٍ؟ قَالَ: مَا أَرَأَيْتُمْ تُطِيقُونَ هَذَا، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِينُوا بِي. قَالَ: وَكَانَ الزُّبَيْرُ قَدْ اشْتَرَى الْعَابَةَ بِسَبْعِينَ وَمِائَةً أَلْفٍ،

فَبَاعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بِأَلْفٍ أَلْفٍ وَسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الرَّبِيرِ شَيْءٌ فَلْيُؤَافِقْنَا بِالْعَابَةِ، فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَكَانَ لَهُ عَلَى الرَّبِيرِ أَرْبَعُمِائَةِ أَلْفٍ، فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ: إِنْ شِئْتُمْ تَرَكْتُهَا لَكُمْ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا، قَالَ فَإِنْ شِئْتُمْ جَعَلْتُموها فِيمَا تُؤَخَّرُونَ إِنْ أَخَّرْتُمْ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا، قَالَ: فَاقْطَعُوا لِي قِطْعَةً، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا. فَبَاعَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْهَا فَقَضَى عَنْهُ دَيْنَهُ، وَوَقَّاهُ وَبَقِيَ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٍ، فَقَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، وَالْمُنْدَرُ بْنُ الرَّبِيرِ، وَابْنُ زَمْعَةَ. فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: كَمْ قَوِّمْتَ الْعَابَةَ؟ قَالَ: كُلُّ سَهْمٍ بِمِائَةِ أَلْفٍ قَالَ: كَمْ بَقِيَ مِنْهَا؟ قَالَ: أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٍ، فَقَالَ الْمُنْدَرُ بْنُ الرَّبِيرِ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ، وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ. وَقَالَ ابْنُ زَمْعَةَ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: كَمْ بَقِيَ مِنْهَا؟ قَالَ: سَهْمٌ وَنِصْفُ سَهْمٍ، قَالَ: قَدْ أَخَذْتُهُ بِخَمْسِينَ وَمِائَةِ أَلْفٍ. قَالَ: وَبَاعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ نَصِيبَهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بِسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ. فَلَمَّا فَرَغَ ابْنُ الرَّبِيرِ مِنْ قَضَائِ دَيْنِهِ قَالَ بَنُو الرَّبِيرِ: أَقْسِمُ بَيْنَنَا مِيرَاتِنَا. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ حَتَّى أَنْادِيَ بِالْمَوْسِمِ أَرْبَعِ سِنِينَ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الرَّبِيرِ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَلْنَقْضِهِ. فَجَعَلَ كُلُّ سَنَةٍ يُنَادِي فِي الْمَوْسِمِ، فَلَمَّا مَضَى أَرْبَعِ سِنِينَ قَسَمَ بَيْنَهُمْ وَدَفَعَ الثَّلَاثَ وَكَانَ لِلرَّبِيرِ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ، فَأَصَابَ كُلُّ امْرَأَةٍ أَلْفَ أَلْفٍ وَمِائَتَا أَلْفٍ، فَجَمِيعُ مَالِهِ خَمْسُونَ أَلْفَ أَلْفٍ وَمِائَتَا أَلْفٍ. رواه البخاري.

(از ابو خبيب عبد الله بن زبير بن عوام رضی اللہ عنہما روایت است کہ گفت: چون زبير رضی اللہ عنہ در روز جمل ایستاد، مرا خواست و من در کنارش ایستادم، بعد گفت: ای پسرکم امروز به جز ظالم یا مظلوم کسی کشته نمی شود، گمان

نمی‌کنم، مگر این که امروز مظلومانه به قتل  
رسم. و بزرگترین غم من در رابطه با قرض من  
است. آیا فکر می‌کنی که قرض ما چیزی از مال  
ما را بگذارد؟ بعد گفت: ای پسر ما مال مرا  
بفروش و قرض را ادا کن و بر یک سوم سهم  
مال خود وصیت نمود، این که ثلث آن از  
فرزندان او باشد، یعنی برای فرزندان عبد الله  
بن زبیر رضی الله عنهما سوم حصه ثلث باشد و گفت:  
اگر چیزی بعد از ادای قرض ماند پس ثلث آن  
برای فرزندان تو باشد. هشام گفت: برخی از  
فرزندان عبد الله برابر با بعضی از اولادهای  
زبیر رضی الله عنه، خبیب و عباد بودند در حالی  
که نه پسر و نه دختر داشت. عبدالله گفت: او  
مرا به قرض خویش وصیت نموده و می‌گفت: ای  
پسر ما اگر از ادای چیزی از آن عاجز ماندی از  
مولایم یاری طلب، آن را بگفت و به خدا قسم  
ندانستم که کدام کس مقصود او است! گفتم: ای  
پدرم، مولایت کیست؟ گفت: الله. وی گفت: هیچ‌گاه  
مشکلی در قرض او پیدا نشد، مگر این که  
گفتم: ای مولای زبیر قرض او را ادا کن و او  
ادایش می‌نمود. راوی گفت: زبیر رضی الله عنه کشته  
شد در حالی که درهم و دیناری از خود به ارث

نگذاشته بود، مگر زمین‌هایی که قسمتی از آن جنگل بود و یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر. گفت: قرضی که بر زبیر بود این بود که شخصی می‌آمد تا چیزی را به نزد او به ودیعت گذارد و زبیر رضی‌الله‌عنه می‌گفت: نه، ولی این قرض است، من می‌ترسم که مالت گم شود و من هرگز امارت و باج‌گیری و خراجی ندارم، مگر چیزی از غنایم که در غزوات با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی‌الله‌عنهم نصیبم شده است. عبد الله رضی‌الله‌عنه گفت: من قرض‌های او را حساب کردم و دیدم که قرض او دو هزار هزار و دو صد هزار است.

حکیم بن حزام با عبد الله بن زبیر رضی‌الله‌عنهما روبه‌رو شده و گفت: ای برادرزاده قرض برادرم چقدر است؟ من آن را پوشیده داشتم و گفتم: صد هزار. او گفت: به خدا فکر نمی‌کنم مال‌های شما گنجایش آن را داشته باشد. گفتم: چه فکر می‌کنی، اگر قرض‌هایش دو هزار هزار و دوصد هزار باشد؟ گفت: فکر نمی‌کنم که شما توانایی پرداخت آن را داشته باشید، اگر از ادای قسمتی از آن عاجز شدید

از من کمک بخواهید. گفت: زبیر رضی‌الله‌عنه جنگل را به صدوهفتاد هزار خریده بود و عبد‌الله رضی‌الله‌عنه آن را به هزار هزار و ششصد هزار فروخت. سپس برخاست و گفت: هر کس که بر زبیر رضی‌الله‌عنه قرض دارد باید در جنگل نزد ما بیاید. بعداً عبدالله بن جعفر رضی‌الله‌عنه آمد که چهارصد هزار از زبیر رضی‌الله‌عنه می‌خواست و برای عبد‌الله گفت: اگر بخواهید آن را برای شما واگذارم؟ عبد‌الله رضی‌الله‌عنه گفت: نه! گفت: پس یک قطعه زمینی برایم بدهید. عبد‌الله گفت: از این جا تا این جا از تو باشد و عبد‌الله قسمتی از آن را فروخته قرض او را [پدرش را] ادا کرد و چهارونیم سهم از آن ماند و به نزد معاویه رضی‌الله‌عنه آمد و دید که عمرو بن عثمان بن منذر بن زبیر و ابن زمعنه در نزد او نشسته‌اند. معاویه گفت: که قیمت جنگل چقدر شد؟ گفت: هر سهم به صد هزار. گفت: چقدر از آن باقی مانده؟ گفت: چهار و نیم سهم. منذر بن زبیر گفت: یک سهم آن را به صد هزار خریدم. و عمرو بن عثمان گفت: یک سهم آن را به صد هزار خریدم. و ابن زمعنه گفت: یک سهم آن را به صد هزار خریدم. معاویه

گفت: چقدر ماند؟ گفت: یک و نیم سهم. گفت: آن را به صدوپنجاه هزار خریدم. گفت: عبد الله بن جعفر رضی الله عنه سهم خود را به ششصد هزار به معاویه فروخت. چون پسر زبیر از ادای قرضش فراغت یافت، فرزندان زبیر رضی الله عنه گفتند: میراث ما را قسمت کن. گفت: به خدا قسم آن را تقسیم نمی‌کنم تا چهار سال در موسم حج اعلان کنم که: آگاه باشید هر کس بر زبیر رضی الله عنه قرضی دارد بیاید که حق او را بدهیم و چون چهار سال گذشت آن را تقسیم نمود و یک سوم آن را طبق وصیتش داد. زبیر رضی الله عنه چهار زن داشت که برای هر زنش، هزار هزار و دو صد هزار می‌رسید و تمام مال او پنجاه هزار هزار و دو صد هزار بود).



باب نهم  
فضیلت دوستی به خاطر خدا و  
تشویق به آن

آیات:

قال الله تعالى: {مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ  
بَيْنَهُمْ} [الفتح: 29]

(محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با  
او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و  
نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزاند).

قال الله تعالى: {وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ  
إِلَيْهِمْ} [الحشر: 9]

(آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و  
کاشانه [آئین اسلام] را آماده کردند و ایمان  
را [در دل خود استوار داشتند] کسانی را  
دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت  
کرده اند).

احادیث:

حدیث اول: «وعن أنسٍ رضي الله عنه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وسَلَّمَ قال: ثلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ خِلاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ

أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ». متفق عليه.

(از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: هرگاه سه خصمت در شخص موجود باشد، لذت و شیرینی ایمان را در می یابد؛ این که خدا و رسولش از همه کس برای وی محبوبتر باشند، و این که فرد را فقط برای خدا دوست بدارد، و این که از بازگشت به کفر - بعد از این که الله تعالی وی را هدایت نموده - همان گونه بد ببرد که از افتادن در آتش متنفر است).

**حدیث دوم:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينَهُ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». صحیح البخاری.

(از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: هفت کس اند که خداوند آنان را در سایه اش در روزی که سایه ای جز سایه او وجود ندارد، جای می دهد. زمامدار و رهبر دادگستر، و جوانی که در عبادت خدای عزوجل نشو و نما یافته، و مردی

که دلش به مساجد پیوسته است، و دو مردی که برای خدا با هم دوستی نموده و برای او از هم جدا شدند، و مردی که زنی صاحب جمال و زیبا از او طلب همبستری کند و او بگوید: من از خدا می‌ترسم، و مردی که پنهانی صدقه می‌دهد به نحوی که دست چپش از آن چه دست راستش انفاق کرده باخبر نمی‌شود، و مردی که در تنهایی خدا را یاد نموده و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود).

**حدیث سوم:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ بِيَجَلَالِي؟ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا لِيَّ». صحیح مسلم.

(از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت می‌فرماید: کجایند کسانی که در جلال من با هم دوستی کردند تا آنها را امروز در سایه‌ام جای دهم؛ روزی که سایه‌ای جز سایه من وجود ندارد).

**حدیث چهارم:** «وعنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوْ لَا أَدْرِكُكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمْوه تَحَابُّتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ». رواه مسلم.

(از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت است که

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتي که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمي‌شويد، تا ايمان آوريد و مؤمن به شمار نمي‌رويد تا با هم دوستي کنيد. آيا شما را به کاري راهنمايي نکنم که چون آن را عملي کنيد با هم محبت و دوستي مي‌نماييد؟ سلام را در میان تان بخش کنيد).

حدیث ینجم: «وعن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ. قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرْتُهَا عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى، قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ». رواه مسلم.

(از ابو هريره رضي الله عنه از پیامبر صلي الله عليه وسلم روايت شده که: مردی برادري از برادرانش را که در قريه ديگري بود، دیدار کرد، خداوند در راه او فرشته‌اي را موظف ساخت و چون به وي رسيد، گفت: کجا مي‌روي؟ گفت: مي‌خواهم برادري را در اين قريه دیدار کنم. گفت: آيا بروی احسانی داشته‌ای که حالا می‌خواهی از احوال او جویا شوی؟ گفت: نه جز اين که من به خاطر الله او را دوست مي‌دارم. گفت: من فرستاده خدا به سوي تو هستم، بر

این که خداوند تو را دوست می‌دارد همان گونه که تو او را به خاطر وی دوست می‌داری).

**حدیث ششم:** «وعن البراءِ بنِ عازبٍ رضی الله عنهما عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنه قال في الأنصار: لا يُحِبُّهُمُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، ولا يُبْغِضُهُمُ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللهُ». متفق عليه.

(از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد انصار رضوان الله علیهم اجمعین فرمودند: دوست نمی‌دارد آنان را مگر مؤمن و با آنها کینه‌توزی نمی‌کند، جز منافق، آن که آنان را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و آن که با آنان کینه‌توزی کند خدا با وی دشمن است).

**حدیث هفتم:** «وعن معاذٍ رضی الله عنه قال: سمعتُ رسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْمُتَحَابُّونَ فِي جَلالِي، لَهُمْ مَنابِرٌ مِنْ نُورٍ يَعْطِطُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ». رواه الترمذي وقال: حديثٌ حسنٌ صحيح.

(از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: خداوند جل جلاله فرمود: برای آنانی که در جلال من با هم مهر می‌ورزند، منبرهایی از نور است که پیامبران علیهم السلام و شهداء بر آنان غبطه می‌خورند).

**حدیث هشتم:** «وعن أبي إدريس الخولاني رَحِمَهُ اللهُ قال: دَخَلْتُ

مَسْجِدَ دِمَشْقَ، فَإِذَا فَتَى بَرَّاقُ النَّيَا وَإِذَا النَّاسُ مَعَهُ، فَإِذَا اخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ، أَسْتَدُوهُ إِلَيْهِ، وَصَدَرُوا عَنْ رَأْيِهِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَقِيلَ: هَذَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَا، هَجَرْتُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَفَنِي بِالتَّهْجِيرِ، وَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ، ثُمَّ جِئْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قُلْتُ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَجِبُكَ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَلَلَّهِ؟ فَقُلْتُ: أَلَلَّهِ، فَقَالَ: أَلَلَّهِ؟ فَقُلْتُ: أَلَلَّهِ، فَأَخَذَنِي بِحُجُورَةِ رِدَائِي، فَجَذَبَنِي إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَبَشِّرْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِي، وَالْمُتَجَالِسِينَ فِي، وَالْمُتَرَاوِرِينَ فِي، وَالْمُتَبَاذِلِينَ فِي». حَدِيثٌ صَحِيحٌ رَوَاهُ مَالِكٌ فِي الْمَوْطِئِ بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ.

(از ابو ادريس خولاني روايت شده كه گفتم: به مسجد دمشق وارد شده و جواني را ديدم كه دندانهاي سفيد داشت و مردم با او بودند و چون در امري اختلاف مي كردند موضوع را به او محول نموده و رايش را مي پذيرفتند، در باره اش پرسش نمودم، گفته شد كه او معاذ بن جبل رضي الله عنه است. چون فردي آن روز رسيد رفته و ديدم كه او از من زودتر آمده و نماز مي گذارد. منتظر ماندم تا نمازش را ادا نمود و سپس از جلو نزدش آمده بر او سلام کرده و گفتم: به خدا قسم براي خدا دوستت مي دارم. گفت: تو را به خدا؟ گفتم: آري! گفت: تو را به خدا؟ گفتم: آري! پس از آن گوشه رداي مرا

گرفته به سويش کشيد و گفت: مژده باد تو را!  
من از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيدم که  
مي فرمود: خداوند فرموده است: واجب شد محبتم  
براي آناني که براي من با هم دوستي نمايند  
و بنشينند و به ملاقات يکديگر روند و به  
همديگر بخشش و بذل نمايند).

**حديث نهم:** «عن أبي كريمة المِقْدَادِ بنِ مَعْدِ يَكْرِبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ  
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا أَحَبَّ الرَّجُلُ أَخَاهُ، فَلْيُخْبِرْهُ أَنَّهُ يُحِبُّهُ».  
رواه أبو داود، والترمذي وقال: حديثٌ حسنٌ.

(از ابو كريمه مقداد بن معديكرب رضي الله عنه  
از پيامبر صلى الله عليه وسلم روايت شده که  
فرمودند: هرگاه شخصي برادرش را دوست  
مي دارد، بايد به وي خبر دهد که او را دوست  
دارد).

**حديث دهم:** «وعن مُعَاذِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ أَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ: يَا مُعَاذُ وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّكَ، ثُمَّ أَوْصِيكَ يَا مُعَاذُ لَا تَدْعَنَّ فِي  
ذُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ تَقُولُ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَحَسَنِ عِبَادَتِكَ».  
حديث صحيح، رواه أبو داود والنسائي بإسناد صحيح.

(از معاذ بن جبل رضي الله عنه روايت است که  
رسول الله صلى الله عليه وسلم دست مرا گرفته و  
فرمود: اي معاذ به خدا من تو را دوست دارم

و سپس تو را توصیه می‌کنم که در پی هر نماز این دعا را ترک مکن: خدایا مرا بر یاد و شکر خود یاری فرما و توفیقم ده تا به وجه پسندیده تو را عبادت کنم).

حدیث یازدهم: «وعن أنس رضي الله عنه أن رجلاً كان عند النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَرَّ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي لِأُحِبُّ هَذَا، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَعَلِمْتَهُ؟ قَالَ: لَا قَالَ: أَعَلِمْتَهُ فَلَحِقَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّكَ فِي اللهِ، فَقَالَ: أَحَبُّكَ الَّذِي أَحَبَّتِي لَهُ». رواه أبو داود بإسنادٍ صحيح.

(از انس رضی‌الله‌عنه روایت است که شخصی در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود که مردی از کنارش گذشت و گفت: یا رسول‌الله! من این شخص را دوست دارم؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: آیا او را با خبر ساختی؟ گفت: نه! فرمودند: باخبرش کن! آن شخص به عقب وی رفته و گفت: من تو را برای خدا دوست می‌دارم. آن مرد گفت: دوست بدارد تو را ذاتی که مرا به خاطر وی دوست می‌داری).



## باب دهم استقامت

آیات:

قال الله تعالى: { فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ } [هود:112]

(همان گونه که فرمان یافته‌ای استقامت

کن).

قال الله تعالى: { إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ. نُزُلًا مِنْ

عَفُورٍ رَحِيمٍ } [فصلت:30-32]

(کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند [و بدانان مژده می‌دهند] که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. [و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که] ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است. اینها به عنوان پذیرایی از سوی

خداوند آمرزگار و مهربان است).  
 قال الله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}  
 [الأحقاف:13-14]

(کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها الله است، سپس ماندگار می‌مانند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. آنان به پاداش کارهایی که می‌کنند، ساکنان بهشت بوده و جاودانه در آن می‌مانند).

احادیث:

**حدیث اول:** «وَعَنْ أَبِي عمرو، وقيل أبي عمرة سُفْيَانَ بن عبد الله رضی الله عنه قال: قُلْتُ: يا رسول الله قُلْ لي في الإسلام قولاً لا أَسْأَلُ عنه أحداً غيرك. قال: قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقَمْتُ». رواه مسلم.

(از ابو عمرو یا ابو عمره سفیان بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتم: یا رسول الله برای من در اسلام سخنی بگو که بعد از تو از کسی نپرسم. فرمود: بگو به خدا ایمان آوردم (آمنت بالله) و سپس استقامت کن و پایدار باش).

**حدیث دوم:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَارِبُوا وَسَدُّوا وَاغْلُمُوا أَنَّهُ لَنْ يَنْجُوَ أَحَدٌ مِنْكُمْ بِعَمَلِهِ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْتَ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ». صحيح مسلم

(از ابوهریره رضی‌الله‌عنه مروی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: میانه‌روی کنید و بر حق استقامت ورزید و بدانید که هیچ‌یک از شما به وسیله عملش نجات نمی‌یابد. پرسیدند: شما نیز یا رسول‌الله؟ فرمودند: حتی من، مگر این که رحمت و فضل خداوندی شامل حالم شود).

المقاربة: تصمیمی که در آن افراط و تفریط نباشد.

السداد: استقامت و پایداری.

یتغمدنی: مرا لباس دهد، مرا بپوشاند.

علماء گفته‌اند: استقامت عبارت از پایبندی به اطاعت خداوند متعال است. و نیز گفته‌اند این حدیث از جمله احادیث جوامع الكلم می‌باشد.

## باب یازدهم حیاء و فضیلت آن

احادیث:

**حدیث اول:** «عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَهُوَ يَعْظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعُهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ». صحیح البخاری.

(از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار مردی از انصار گذشتند، در حالی که وی برادرش را در مورد حیاء نصیحت می کرد؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: رهایش کن، زیرا حیاء از جمله خصایص ایمانی است).

**حدیث دوم:** «وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ». متفق علیه. وفي رواية لمسلم: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ أَوْ قَالَ: الْحَيَاءُ كُلُّهُ خَيْرٌ».

(از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حیاء جز خیر چیزی را بار نمی آورد. و در روایت مسلم آمده که: حیاء همه اش خیر است).

**حدیث سوم:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وسلم: الإِيمَانُ بِضَعِّ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضَعِّ وَسِتُونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأُذْنَاها إِمَامَةٌ الْأَدَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ». صحیح مسلم.

(از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: ایمان را هفتاد و چند یا شصت و چند، شاخه است، که بهترین آن کلمه لا اله الا الله و پایینترین آن دور کردن موانع از راه است و حیا شاخه ای از ایمان است).

حدیث چهارم: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُرَاءِ فِي خِدْرِهَا فَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ». صحیح البخاری.

(از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که گفت: حیا رسول الله صلی الله علیه وسلم از حیا دختر باکره در پرده و حجابش شدیدتر بود، و هرگاه چیزی را مشاهده می نمود که آن را نمی پسندید، در چهره مبارکش آن را در می یافتیم).

علما می گویند: حیا حقیقی آن است که انسان را وادار به ترک امور قبیح نموده و از تقصیر در حق صاحب حق باز دارد.

از ابو قاسم جنید رحمة الله علیه روایت شده

است که می‌گفت: حیاء حالتی است که در نتیجه دیدن نعمت‌های فراوان الهی و اعتقاد به کوتاهی و تقصیر خود، به وجود می‌آید. والله اعلم.

## باب دوازدهم حفظ اسرار

آیات:

قال الله تعالى: {وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا} [الإسراء: 34]  
(و به عهد و پیمان وفا کنید، چرا که از  
[شما روز رستاخیز درباره] عهد و پیمان  
پرسیده می‌شود).

احادیث:

**حدیث اول:** «وعن أبي سعيد الخُدريّ رضي الله عنه قال: قال رسول  
الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ أَسْرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مِنْزِلَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الرَّجُلِ  
يُقْضَىٰ إِلَى الْمَرْأَةِ وَتُقْضَىٰ إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا». رواه مسلم.

(از ابو سعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت است که  
رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: همانا از  
بدترین مردم در نزد خدا از روی مرتبه در  
روز قیامت، مردی است که با زن همبستر  
می‌گردد و زن با او همبستر می‌گردد، سپس راز  
وی را آشکار می‌کند).

**حدیث دوم:** «عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن عمر  
رضي الله عنه حين تأيّمَتْ بِنْتُهُ حَفْصَةُ قَالَ: لَقِيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضي الله عنه،  
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ فَقُلْتُ: إِنَّ شَيْئًا أَنْكَحْتِكَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ؟ قَالَ: سَأَنْظُرُ

فِي أَمْرِي فَلَبِثْتُ لَيْالِي، ثُمَّ لَقِينِي، فَقَالَ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، فَلَقِيتُ  
 أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ،  
 فَصَمْتُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى  
 عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيْالِي، ثُمَّ خَطَبَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنكَحْتُهَا إِيَّاهُ،  
 فَلَقِينِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلِيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ  
 إِلَيْكَ شَيْئًا؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ عَلَيَّ إِلَّا  
 أَنِّي كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لِأَفْشِي سِرَّ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَوْ تَرَكَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَابَلْتُهَا».

رواه البخاري.

(از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است  
 که عمر رضی الله عنه گفت: چون دخترش حفصه بیوه  
 شد، با عثمان رضی الله عنه ملاقات نموده و حفصه  
 را برای ازدواج وی پیشنهاد کرده و گفتم:  
 اگر بخواهی حفصه بنت عمر را به عقد نکاح  
 در آورم. گفت: فکر می‌کنم. سپس چند شبی صبر  
 نمودم و باز او را دیدم و گفتم: به این نظر  
 رسیدم که در این وقت ازدواج نکنم. باز  
 ابوبکر رضی الله عنه را ملاقات نموده به وی گفتم:  
 اگر بخواهی حفصه بنت عمر را به عقد نکاح  
 در آورم. ابوبکر رضی الله عنه خاموش ماند و چیزی  
 نگفت. از این رو بیش از عثمان رضی الله عنه بر وی  
 خشمناک بودم. چند شبی صبر کردم، سپس پیامبر



صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را خواستگاری نمود و من وی را به نکاح ایشان درآوردم. ابوبکر رضی‌الله‌عنه مرا دیده و گفت: حتماً بر من قهر شدي از این که حفصه را بر من عرضه نمودی و من چیزی نگفتم؟ گفتم: بلي. گفت: چیزی مرا باز نداشت از این که در برابر پیشنهادات جوابی ندهم، جز این که می‌دانستم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را یاد کرده بود و من کسی نبودم که راز رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را افشاء کنم و اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را نمی‌گرفت، قبولش می‌کردم).

**حدیث سوم:** «وعن عائشة رضی‌الله‌عنها قالت: كُنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهُ، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَمْشِي. مَا تَخْطِيءُ مَشِيئَتَهَا مِنْ مَشِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا، فَلَمَّا رَأَاهَا رَحَّبَ بِهَا وَقَالَ: مَرْحَبًا بِابْنَتِي. ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ. ثُمَّ سَارَهَا فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جَزَعَهَا سَارَهَا الثَّانِيَةَ فَضَحِكَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسَّرَارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَلْتُهَا: مَا قَالَ لِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأُفْشِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِرَّهُ. فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، لَمَّا حَدَّثْتَنِي مَا قَالَ لِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَتْ: أَمَا الْآنَ فَنَعَمْ، أَمَا حِينَ سَارَتَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى فَأَخْبَرْتَنِي أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ،

وَأَنَّهُ عَارِضُهُ الْآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نِعْمَ السَّلْفُ أَنَا لَكَ. فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتُ، فَلَمَّا رَأَى جَزْعِي سَارَتِي الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ فَضَحِكْتُ ضَحِكِي الَّذِي رَأَيْتُ). متفقٌ عليه. وهذا لفظ مسلم.

(از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدشان بودند که فاطمه رضی الله عنها آمد که رفتارش از رفتار رسول الله صلی الله علیه وسلم تفاوتی نداشت. چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم وی را دیدند، به آمدنش اظهار خوشی نموده و فرمودند: دخترم خوش آمدی؛ سپس او را به طرف راست یا چپ خویش نشانده و با او به آهستگی چیزی گفتند که او سخت گریست، چون جزع و فزع او را مشاهده کردند، باز آهسته به او چیزی گفتند که خندید. من به وی گفتم: رسول الله صلی الله علیه وسلم تو را از میان زنان به راز گفتن اختصاص داده است و تو گریه می‌کنی! چون رسول الله صلی الله علیه وسلم برخاست از وی پرسیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم برایت چه گفتند؟ او گفت: من راز رسول الله صلی الله علیه وسلم را افشاء نمی‌کنم. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات نمود، گفتم: تو را قسم می‌دهم به حقی که من بر تو دارم، این که به من بگویی رسول الله صلی الله علیه وسلم

برایت چه گفتند؟ وی گفت: اما اکنون مانعی ندارد. بار اول فرمودند که جبریل علیه السلام هر سال یک یا دو بار قرآن را به وی عرضه می‌نموده و امسال دو بار عرضه کرده است و من فکر می‌کنم اجلم نزدیک شده است؛ پس از خدا بترس و صبر کن، زیرا من سلف نیکی برایت هستم. و همانطور که مشاهده کردی به گریه افتادم. و چون جزع و فزع را دید بار دوم به من فرمود: ای فاطمه آیا راضی نمی‌شوی که سردار زنان مؤمن یا سردار زنان این امت باشی؟ و من چنان که دیدی خندیدم).

**حدیث چهارم:** «وعن ثابت عن أنس رضي الله عنه قال: أتى علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا ألعب مع العُلمان، فسلم عليتنا، فبعثني في حاجة، فأبطأت على أمي، فلما جئت قالت: ما حبسك؟ فقلت: بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم لحاجة، قالت: ما حاجته؟ قلت: إنَّها سر. قالت: لا تُخبرن بسر رسول الله صلى الله عليه وسلم أحدا. قال أنس: والله لو حدثت به أحداً لحدثتُك به يا ثابت). رواه مسلم. وروى البخاري بعضه مختصراً.

(از ثابت از انس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نزد من آمدند در حالی که من با بچه‌ها بازی می‌کردم. پس بر ما سلام نمود و مرا برای انجام کاری فرستاد و من دیرتر نزد مادرم رسیدم. چون آمدم مادرم گفت: چرا دیر کردی؟ گفتم: رسول الله

صلی‌الله‌علیه‌وسلم مرا برای کار خویش فرستادند.  
گفت: کارشان چه بود؟ گفتم: راز است. گفت:  
هیچکس را از راز رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم باخبر  
مساز! انس رضی‌الله‌عنه گفت: به خدا قسم اگر  
قرار بود آن راز را به کسی بگویم، حتماً  
برای تو می‌گفتم.»

## باب سیزدهم خلق نیکو

آیات:

قال الله تعالى: {وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ} [القلم:4]

(تو دارای اخلاق با شکوه هستی).

قال الله تعالى: {وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ} [آل عمران:134]

(و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم

گذشت می‌کنند).

احادیث:

حدیث اول: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْسَنَ

النَّاسِ خُلُقًا». صحيح البخاري

(از انس رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: رسول

الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از نظر اخلاق بهترین مردم

بود).

حدیث دوم: «وعنه قال: مَا مَسِسْتُ دِيَابِجًا وَلَا حَرِيرًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شَمَمْتُ رَائِحَةً قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَقَدْ خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ،

فَمَا قَالَ لِي قَطُّ: أَفْ، وَلَا قَالَ لِشَيْءٍ فَعَلْتُهُ: لِمَ فَعَلْتَهُ؟ وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَفْعَلْهُ: أَلَا

فَعَلْتَهُ كَذَا؟». متفق عليه.

(از انس رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: هیچ ابریشم نازک و درشت را احساس نکردم، که از کف دست رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نرم‌تر باشد، و هیچ بویی را هرگز استشمام نکردم که از بوی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بهتر باشد. همانا ده سال خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نمودم و هرگز برایم اف نگفت؛ و برای کاری که انجام دادم، نگفت: چرا این کار را انجام دادی؟ و برای کاری که انجام ندادم نگفت که چرا چنین نکردی).

**حدیث سوم:** «عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ اللَّيْثِيِّ أَنَّهُ أَهْدَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِمَارًا وَحَشِيًّا وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلَّا أَنَا حُرْمٌ». صحیح البخاری.

(از صعب بن جثامه رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: گورخری را برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عنوان هدیه آوردم، ولی آن را به من باز گرداند، و چون دگرگونی رنگ و چهره‌ام را دید، فرمود: من آن را به علت دیگری جز این که احرام دارم، رد نکردم).

**حدیث چهارم:** «عَنِ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ فَقَالَ: الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». صحیح مسلم.

(نواس بن سمعان رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: نیکویی حسن خلق است و گناه چیزی است که در دل تردید اندازد و بدپنداری که مردم از آن اطلاع یابند).

حدیث ینجم: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ لَمْ يَكُنْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». صحیح البخاری.

(عبد الله بن عمرو بن عاص رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدگفتار و بدکردار نبود و می‌فرمود: از جمله بهترین شما کسی است که اخلاق نیکوتر داشته باشد).

حدیث ششم: «وعن أبي الدرداءِ رضی‌الله‌عنه: أن النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: ما من شيءٍ أثقلُ في ميزانِ المؤمنِ يومَ القيامةِ من حُسنِ الخُلُقِ. وإنَّ اللهَ يُغضُّ الفاحِشَ البذيَّ». رواه الترمذی وقال: حدیث حسن صحیح.

(ابو الدرداء رضی‌الله‌عنه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت نموده که فرمودند: هیچ چیزی در روز قیامت در ترازوی بنده مؤمن سنگین‌تر از اخلاق نیکو نیست، و خداوند بد می‌برد از انسان بدگفتار و بدگفتار).

حدیث هفتم: «وعن أبي هريرة رضی‌الله‌عنه قال: سئل رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْثَرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ؟ قال: تَقْوَى اللهِ وَحَسَنُ الخُلُقِ»

وَسُئِلَ عَنْ أَكْثَرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ النَّارَ فَقَالَ: الْقَمُ وَالْفَرْحُ». رواه الترمذي وقال: حديث حسن صحيح.

(ابو هريره رضی الله عنه گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن چه که بیشتر مردم را به بهشت داخل می‌سازد پرسیده شد. فرمودند: تقوای خدا و اخلاق نیکو، و سؤال شد از آن چه که بیشتر مردم را به جهنم وارد می‌سازد. فرمودند: دهن و شرمگاه است).

حدیث هشتم: «وعنه قال: قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَخَيْرَكُمْ خَيْرًاكُمْ لِسَانِهِمْ». رواه الترمذي وقال: حديث حسن صحيح.

(ابو هريره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمانداری کسانی‌اند که اخلاق نیکوتر داشته باشند، و بهترین شما آنانی‌اند که با زنان خود تعامل نیک داشته باشند.

حدیث نهم: «وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُدْرِكُ بِحَسَنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ». رواه أبو داود.

(عایشه رضی الله عنها روایت نموده که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: مسلمان با اخلاق نیکو اش مقام روزه‌دار نمازگذار را



در می‌یابد).

**حدیث دهم:** «وعن أبي أَمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رِبْضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا، وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَإِنْ كَانَ مَازِحًا، وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقُهُ». حدیث صحیح، رواه أبو داود بإسناد صحیح.

(ابو امامه باهلی رضی‌الله‌عنه روایت نموده که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: من ضامن خانه‌ای در طبقات پایین بهشت برای کسی‌ام که خصومت و دعوی را ترک کند، هرچند که حق به جانب هم باشد؛ ضمانت می‌کنم خانه‌ای را در وسط بهشت برای کسی که دروغ را ترک کند، هر چند از روی مزاح باشد؛ و ضمانت می‌کنم خانه‌ای در بالاترین طبقات بهشت برای کسی که اخلاقش نیکو باشد).

**حدیث یازدهم:** «وعن جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنْ مِنْ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَحْسَبُكُمْ أَخْلَاقًا وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الثَّرَثَاوُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ وَالْمُتَفَهِّقُونَ. قالوا: يا رسول الله قد علمنا الثرثاؤون والمتشددون، فما المتفهقون؟ قال: المتكبرون». رواه الترمذي وقال: حدیث حسن.

(از جابر رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: همانا از محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شما از نظر مجلس به من در روز

قیامت کسی است که خوش اخلاق‌ترین شما است، و از مبغوض‌ترین و دورترین شما در روز قیامت از من (ثرثارون و متشدقون و متفیهقون) هستند. گفتند: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ثرثارون و متشدقون را دانستیم، اما متفیهقون کیستند؟ فرمود: متکبران).

ثرثار: آن است که از روی تکلف زیاد سخن زند.

متشدق: کسی است که با سخنش بر مردم گردن‌فرازی نموده و برای اظهار فصاحت و قدر دادن به سخنش پُر صحبت نماید.

متفیهق: آن است که دهنش را به سخن پُر کرده و از روی کبر و خودبزرگبینی زیاد صحبت نماید.

ترمذی از عبدالله بن مبارک در تفسیر اخلاق نیکو روایت نموده که خلق نیکو عبارت است از: خوشرویی، نیکی کردن و خودداری از آزار و اذیت دیگران.

## باب چهاردهم حلم و تأنی و نرمی

آیات:

قال الله تعالى: {وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ  
الْمُحْسِنِينَ} [آل عمران: 134]

(و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم  
گذشت می‌کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست  
می‌دارد).

قال الله تعالى: {خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ}  
[الأعراف: 199]

(گذشت داشته باش و آسان‌گیری کن و به کار  
نیک دستور بده و از نادانان چشم پوشی کن).

قال الله تعالى: {وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ  
أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا  
وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ} [فصلت: 34-35]

(نیکی و بدی یکسان نیست. با زیباترین  
طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این  
کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان  
او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست  
صمیمی گردد. به این حالت نمی‌رسند مگر کسانی

که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره بزرگی [از ایمان و تقوا و اخلاق ستوده] داشته باشند).

و قال الله تعالى: {وَلَمَنْ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ}

[الشوری:43]

(کسی که شکیبایی کند و درگذرد، این از زمرة کارهایی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد).

احادیث:

**حدیث اول:** «وعن ابن عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَشَجِّ عَبْدِ الْقَيْسِ: إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ، الْحِلْمُ وَالْأَنَاةَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

(ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به اشج عبد قیس گفتند: در تو دو صفت وجود دارد که خدا آن را دوست می‌دارد، زکاوت و نرمی).

**حدیث دوم:** «وعن عائشة رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفِيقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ». متفقٌ عليه.

(از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: همانا خداوند نرم‌رفتا است و نرمی را در تمام کارها دوست

می‌دارد).

**حدیث سوم:** «وَعنها أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ». رواه مسلم.

(از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: هر آئینه خداوند نرم‌رفتار بوده و نرمش را دوست می‌دارد و در برابر نرم‌رفتاری ثوابی می‌دهد که به سخت‌رفتاری و دیگر کارها نمی‌دهد).

**حدیث چهارم:** «وَعنها أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ». رواه مسلم.

(از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: نرم‌رفتاری در هیچ چیزی نمی‌باشد، جز این که آن را زینت می‌دهد و زیبا می‌سازد؛ و از هیچ چیزی برداشته نمی‌شود، مگر این که آن را زشت می‌سازد).

**حدیث پنجم:** «وَعن أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَالَ أَعْرَابِيٌّ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَامَ النَّاسُ إِلَيْهِ لِيَقْعُوا فِيهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَعُوهُ وَأَرْبِقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بَعْثُمُ مُسْرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعْسِرِينَ». رواه البخاري.

(ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت نموده گفت: اعرابی در مسجد بول نمود، مردم برخاستند تا

او را بززند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:  
او را بگذارید و بر بول او دلوی یا چند دلو  
آب بریزید، زیرا شما برانگیخته شده اید تا  
آسان گیر باشید و برای آن برانگیخته نشده اید  
که سخت گیری کنید).

**حدیث ششم:** «وعن أنس رضي الله عنه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: يَسْرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَيَسْرُوا وَلَا تُنْفِرُوا». متفق عليه.

(انس رضي الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آسان گیری نموده و سخت گیری نکنید، و به مردم مژده دهید و آنان را گریزان مسازید).

**حدیث هفتم:** «وعن جرير بن عبد الله رضي الله عنه قال: سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: مَنْ يُحْرِمِ الرَّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ كُلَّهُ». رواه مسلم.

(از جریر بن عبد الله رضي الله عنه روایت شده که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: کسی که از نرم رفتاری محروم ساخته شده باشد، در حقیقت از تمام خیرها محروم گشته است).

**حدیث هشتم:** «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي قَالَ: لَا تَغْضَبْ. فَرَدَّدَ مَرَارًا قَالَ: لَا تَغْضَبْ». صحيح البخاري.

(از ابو هريره رضی‌الله‌عنه روایت است که مردی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: مرا توصیه کن، ایشان فرمودند: خشمگین مشو. آن مرد چند بار سؤالش را تکرار کرد، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم هر بار فرمودند: خشمگین مشو).  
حدیث نهم: «وعن أبي يعلى شَدَّادِ بنِ أَوْسٍ رضی‌الله‌عنه عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ».  
 رواه مسلم.

(از ابو يعلي شداد بن اوس رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: هر آئینه خداوند احسان و نیکی را بر هر چیز واجب نموده است، پس چون کشتید، نیکو بکشید و چون حیوانی را ذبح نمودید، نیکو ذبح کنید، باید که یکی از شما کارد خود را تیز کند و ذبیحة خود را راحت نماید).

حدیث دهم: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَطُّ إِلَّا أَحَدًا أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا أَنْ تُتْهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ بِهَا لِلَّهِ». صحيح البخاري.

(عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: هرگز رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم میان دو کار مخیر نگردید، مگر

این که آسان‌تر آن را می‌گرفت، مادامی که گناه نمی‌بود. اگر گناه می‌بود، دورترین مردم از آن بود؛ و هرگز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای خود در هیچ چیزی انتقام نگرفت، مگر این که حریم خدا پایمال می‌شد و آنگاه برای خدا انتقام می‌گرفت).

**حدیث یازدهم:** «وعن ابن مسعود رضی‌الله‌عنه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ أَوْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ؟ تَحْرُمُ عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ هَيْنَ لَيْنٍ سَهْلٍ». رواه الترمذي وقال: حديث حسن.

(از ابن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: آیا شما را با خبر نسازم از کسی که بر دوزخ حرام است؟ یا دوزخ بر وی حرام است؟ دوزخ بر هر نزدیک، آسان‌گیر، نرم‌رفتار و نرم‌خویی حرام است).



برنامه‌های کمکی:

- 1- همه روزه ورود محاسبه را بخواند.
- 2- اجتماعاتی تشکیل دهد که در آن افراد یکدیگر را در دوری از محرمات مراقبت نمایند.
- 3- در مورد تشویق به مکارم اخلاق جریده دیواری تهیه کند.
- 4- برای خویشتن وقتی را جهت تفکر در مراقبت الله متعال نسبت به خود، اختصاص دهد.
- 5- به اندازه توان روزه نفلی بگیرد.
- 6- مطالبی در مورد تزکیة نفس و برخورداری از مکارم اخلاق بنویسد.
- 7- در محله و اجتماع خود فعالیت‌های بارزی در جهت برخورداری از پاکی و مکارم اخلاق داشته باشد.

وسایل ارزیابی و پیگیری:

- 1- طرح سؤالی جهت مناقشه و گفتگو برای تأکید بیشتر در دقت فهم و حسن التزام.
- 2- زیر نظر گرفتن فرد برای روشن شدن میزان پایبندی اش به تزکیة نفس در طول شبانه روز.
- 3- ملاحظه میزان پایبندی فرد به اخلاق در فعالیتهای مختلف.
- 4- در نظر گرفتن آن چه دوستان و خانواده و اجتماع در مورد وی میگویند.
- 5- ایجاد موقفهای معینی برای آزمایش فرد در مورد میزان پایبندی اخلاقی اش.

اهداف مطالعه شخصی:

- 1- صفاتی را که از جمله ضروریات، حاجیات و تحسینیات می باشد و لازم است که شخص به آنها آراسته شود بشناسد.
- 2- نمونه هایی از صفات تحسینی را ذکر نماید.

- 3- اعداد این صفات را برشمارد.
- 4- نمونه‌ها و شیوه‌هایی از این اعداد را ذکر کند.
- 5- صفاتی را که به عقیده و ایمان ارتباط دارند بیان کند.
- 6- بعضی از صفات اجتماعی نیکو را برشمارد.
- 7- اهمیت هر یک از این صفات را در فرد و اجتماع برشمارد.
- 8- بعضی از احادیثی که به این صفات دلالت دارند را بیان کند.
- 9- به صفاتی که دلالت بر عبودیت و طاعت الله تعالی دارند اشاره نماید.
- 10- به اصل اعتدال و میانه‌روی در این صفات تمسک نماید.
- 11- کسانی را که دارنده این صفات‌اند، همکاری و پشتیبانی کند.

مراجع مطالعه شخصی:

- 1- اخلاق مسلمان از محمد غزالی.
- 2- نزهة المتقين شرح رياض الصالحين (جلد1)؛ از

دكتور مصطفى البغا.

3 - السلوك الإجتماعى؛ از حسن ايوب.

4 - احياء علوم الدين؛ از ابو حامد  
الغزالي.

## فهرست مطالب

موضوع ..... صفحه

.....3..... (کتاب ادب)

باب اول نیکی و پیوند خویشاوندی 3.  
باب دوم اجازه گرفتن از والدین در

.....18..... رفتن به جهاد

باب سوم اجتناب از دشنام دادن پدر

.....24..... و مادر

باب چهارم اجابت دعای کسی که به

.....31..... والدینش نیکی می کند

باب پنجم نافرمانی والدین از

.....42..... گناهان کبیره است

.....67..... اخلاق

.....67..... باب اول تقوا

.....72..... باب دوم وفا به عهد و پیمان

.....76..... باب سوم پایبندی به عادات نیکو

باب چهارم استحباب خوش‌زبانی و

.....78..... داشتن چهره بشاش در وقت ملاقات

باب پنجم واضح سخن گفتن و تکرار آن

.....80..... تا مخاطب بفهمد

باب ششم لزوم شنیدن سخن درست و

.....81.	مباح همنشین و دستوردادن عالم و واعظ حاضران مجلس را به سکوت باب هفتم وعظ و نصیحت و میانه‌روی
.....82.....	در آن
.....86.	باب هشتم دستور به ادای امانت باب نهم فضیلت دوستی به خاطر خدا و تشویق به آن
.....97.....	
.....105.....	باب دهم استقامت
.....108.	باب یازدهم حیا و فضیلت آن
.....111.	باب دوازدهم حفظ اسرار
.....117.	باب سیزدهم خلق نیکو
123.	باب چهاردهم حلم و تأنی و نرمی

گزیده ای از احادیث

پیامبرث

(صلة رحم - اخلاق)

ترتیب کننده: عباده

فارس الشامی

مترجم: عبدالخالق

احسان

## معرفی کتاب

نام کتاب: گزیده ای از احادیث پیامبرث (صلاة رحم - اخلاق)

نام عربی کتاب: مختارات من احادیث الرسولث

نویسنده: عبادہ فارس الشامی

مترجم: عبدالخالق احسان

ویرایش و تدقیق: امین الله معتمد

شماره چاپ: اول

تیراژ: دو هزار جلد

تاریخ چاپ: ثور سال 1392 هجری شمسی

ناشر: انتشارات اصلاح افکار

بخش نشرات جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی  
افغانستان

آدرس: کابل، خوشحال مینه، ساحه الف، عقب

بلاکهای شاداب ظفر، کوچه اصلاح

آدرس انترنتی: [Email:eslahmilli@gmail.com](mailto:eslahmilli@gmail.com)

حق چاپ برای جمعیت اصلاح محفوظ  
است



بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ

